

## گفتگوی "راه توده" با "رادیو ایران" در باره یورش به خوابگاه دانشجویان

# ۶ روزی، که همه را تکان داد!

### اشاره - بدنال یورش شبانه به خوابگاه دانشجویان دانشگاه

تهران و آغاز تحصن دانشجویان، راه توده اطلاعیه‌ای صادر کرد. در این اطلاعیه، ضمن ارائه گزارشی خبری از آنچه که در جریان یورش به خوابگاه دانشجویان روی داده بود، راه توده با هر نوع ماجراجویی و بویژه با خروج دانشجویان متحصن از دانشگاه و محل تحصن و رفتن به سوی راهپیمایی خیابانی مخالفت کرد. (این اطلاعیه را در ادامه همین گزارش می‌خوانید) در همین گزارش، برای نخستین بار راه توده از دو سردار نیروهای انتظامی باسامی نظری و احمدی بعنوان رهبران این یورش و از آیت‌الله محمدیزدی بعنوان طراح و حامی این یورش یاد کرد.

پاره‌ای از سازمان‌های سیاسی بویژه در خارج از کشور - این تحصن و سیاست ماجراجویانه برخی گروه‌های دانشجویی پرهیاهو اما کم نفوذ در میان دانشجویان را مرحله جدیدی در جنبش عمومی مردم ارزیابی کردند و حتی آن را سرآغاز یک قیام معرفی کردند! از جمله گروه‌های پرهیاهو و طرفدار بیرون رفتن دانشجویان از دانشگاه و تظاهرات خیابانی، گروهی بود که فردی بنام "منوچهر محمدی" و همکار او بنام "مهاجری نژاد" خود را سخنگویان آن اعلام می‌داشتند.

دیدگاه‌های راه توده پیرامون این تحصن، انگیزه‌های یورش به خوابگاه دانشجویان و نقش گروه‌های تحریک کننده دانشجویان برای تظاهرات و ترک محل تحصن برای راهپیمایی، بعدها در چند شماره راه توده منتشر شد.

پس از بیرون آمدن جمعی از دانشجویان از محل تحصن، با هدف تظاهرات در اطراف دانشگاه و سازماندهی شورش خیابانی توسط نیروهای انتظامی و چماق بدست‌های معروف به لباس شخصی - نیروهای نوپو - که تظاهرات دولتی ۲۴ تیرماه را بدنال آورد و تحصن تاریخی دانشجویان با شکست روبرو شد، "رادیو ایران"، در امریکا پیرامون این حوادث با "راه توده" گفتگو کرد. متن این گفتگو را، که همان زمان در راه توده نیز منتشر شد، در زیر می‌خوانید.

**س:** اگر تحصن و حوادث ۶ روزه دانشگاه را به دو بخش تقسیم کنیم، یکی تحصن و دیگری شورش خیابانی، با سرکوب این دو بخش می‌توانیم بگوئیم جنبش متوقف شد؟ بیانیته فرماندهان سپاه پاسداران پایان کار بود؟

**راه توده:** ما اساسا اینطور فکر نمی‌کنیم که با یک بیانیه و یا نامه فرماندهان سپاه یک جنبش را بتوان خاموش کرد و به آن خاتمه داد. همانطور که در سرمقاله صفحه اول شماره ۸۶ راه توده که حتما ملاحظه کرده‌اید و یا خواهید خواند، منعکس است که تمام تضادها و انگیزه‌های اعتراض و تحصن دانشجویان، بعنوان بخشی از پیکره جنبش عمومی مردم بر سر جای خودش باقی است. چطور ممکن است یک جنبشی خاتمه یابد، اما تضادهای آن همچنان باقی بماند، بدون آنکه بروزاتی داشته باشد. این امر با منطق و با واقعیات همخوانی ندارد.

در شماره ۸۶ راه توده، یک خبر کوتاهی منتشر شده‌است که واقعا قابل توجه است. شما ببینید، این خبر، بخشی از یک گزارش مفصل است که روزنامه "خرداد" در تاریخ ۲۷ خرداد، یعنی چند هفته پیش از حوادث کوی دانشگاه و تحصن دانشجویان آن را منتشر کرده‌است. گزارش روزنامه خرداد،

با عنوان بزرگ "تحصن اعتراضی آزادگان" منتشر شده‌است. شما قطعاً می‌دانید که این آزادگان، همان اسرای جنگی هستند که پس از سالها اسارت در جنگ عراق به ایران بازگشته‌اند و سازمانی هم برای حمایت از آنها درست کرده‌اند. بسیاری از آن‌ها وقتی به اسارت گرفته شده‌اند، زخمی و مجروح بوده‌اند و اغلب هم در عین آنکه باصطلاح جزو آزادگان هستند، جانباز هم محسوب می‌شوند. یعنی مجروح و معلول جنگی هم هستند.

خب، حالا ببینیم روزنامه خرداد از این تحصن چه نوشته و آنچه که ما در راه توده منتشر کرده‌ایم چه اهمیتی دارد. من چند خطی را که در راه توده چاپ شده برای شما و شنوندگانتان می‌خوانم.

یکی از همان آزاده‌های متحصن به خبرنگار خرداد می‌گوید: «با تمام مشکلات معیشتی که ما داریم، به ما می‌گویند بروید خدا را شکر کنید که زنده به ایران بازگشته‌اید. تاکی وعده؟ تا کی حرف؟»

یکی دیگر از همین آزاده‌ها به خبرنگار خرداد می‌گوید: «اکثر آزاده‌ها بخاطر اسارت طولانی دچار بیماری‌های گوارشی می‌باشند و اغلب آنها هم جانباز هستند، ولی مسئولان بنیاد جانبازان هیچ توجهی به مشکلات درمانی ما ندارند. ما را می‌ترسانند که اگر متحصن شوید بازداشت می‌شوید، ولی مگر از زندان‌های عراق بدتر خواهد بود؟ ما آزاده نیستیم، آواره‌ایم.»

این بخش کوتاهی از آن گزارش مفصل است. حالا من از شما سؤال می‌کنم: چه فرقی هست بین این تحصن با تحصن دانشجویان؟ چه تفاوتی هست بین این اعتراض و خشم با آن اعتراض و خشم؟ هسته‌های مرکزی اعتراض و تحصن جنبش دانشجویی در تحصن آزادگان که برایتان خواندم وجود ندارد؟

همین هسته‌های مرکزی، در تظاهرات اول ماه مه امسال کارگران که در میدان بهارستان سابق خودمان در تهران و در مقابل اتاق بازرگانی برپا شد نیز وجود دارد. شما می‌دانید که برای جلوگیری از تظاهرات اول ماه مه کارگران، امسال محدودیت‌های زیادی ایجاد کردند، اما علیرغم همه این محدودیت‌ها، ۶۰ هزار نفر از منتخبین شوراها و انجمن‌های اسلامی کارخانه‌ها و خانه کارگر در میدان بهارستان جمع شدند و علیه اتاق بازرگانی و لایحه تغییر قانون کار برای حذف واحدهای کمتر از سه کارگر از شمول قانون کار تظاهرات کردند. ما تصور می‌کنیم که همه این اعتراضات، تظاهرات، تحصن‌ها، همه و همه از یک منشاء سرچشمه می‌گیرد و آن خواست تحولات جدی سیاسی-اقتصادی از سوی عموم مردم ایران و تضادهای بسیار جدی است، که در جامعه ایران وجود دارد.

حال، اگر به این نکات توجه داشته باشیم، آنوقت زیاد امید خودمان را برای ادامه جنبش از دست نمی‌دهیم و با یک حرکت مقابله‌ای که در برابر تحصن دانشجویان شاهدش بودیم این سؤال در ذهنمان شکل نمی‌گیرد که «با این یورش و حوادثی که مخالفان تحولات توانستند سازمان بدهند، جنبش را پایان یافته باید تلقی کرد یا نه؟»

تردید نباید داشت، که جنبش عمومی مردم و جنبش دانشجویی، پس از یورش ۲۳ تیر روزه‌دیگری را برای بروز خودش خواهد یافت و از راه‌های دیگری خودش را نشان خواهد داد.

شما در همین شماره ۸۶ راه توده که پس از اطلاعیه ۲۲ تیرماه راه توده به مناسبت تحصن دانشجویی منتشر شده، در سرمقاله صفحه اول آن می‌خوانید که جنبش‌های انقلابی و جنبش‌های تحول طلب همیشه مبتکرند. آن جریانی که مبتکر نیست و همیشه صحنه را از دست می‌دهد حاکمیتی است که در برابر این جنبش‌ها می‌ایستد و تن به قبول خواسته‌های مردم نمی‌دهد. در زمان شاه، هیچکس فکر نمی‌کرد، روحانیون هم اصلاً مبتکر و سازمان دهنده نبود. یکبارہ مردم رفتند روی بام خانه‌هایشان و فریاد اعتراضشان را بلند کردند. آن الله و اکبری که مردم سر داده بودند، اصلاً بار مذهبی و دینی نداشت، بلکه فریاد اعتراض مردم بود، که به آن شکل بروز کرد. حکومت نشنید و یا خود را به نشنیدن زد. صبح روز بعدش، همین آقای ژنرال از هاری، ارتشبد از هاری که نخست وزیر شده بود، رفت به مجلس و گفت که من با زخم دیشب دوربین انداختیم و دیدیم خبری نیست، یک عده نوار ضبط صوت گذاشته بودند. البته، بعد هم مردم توی خیابان برایش درآوردند که «از هاری باز هم بگو نواره!»

چقدر شباهت بین آن استدلال‌های حکومتی ارتشبد از هاری با اظهاراتی که همین روزها از زبان برخی حکومتیان در باره جنبش مردم و همین جنبش دانشجویی می‌شنویم وجود دارد!

با ذکر این یاد آوری، فقط می‌خواستم تاکید کنم که ابتکار همیشه نزد جنبش‌ها و مردم است، همانطور که جمود فکری نزد مخالفان جنبش‌ها و حکومتیان!

**راه توده:** ببینید! این همان نکته‌ایست که در باره ابتکار برایتان گفتم. ابتکار، هنر هر جنبشی است. حکومت‌ها فاقد این هنرند. یعنی اغلب، هنر عقب نشینی به موقع را ندارند. ضمناً، شما بخاطر داشته باشید که "تحصن" یک اعتراض و تظاهر شناخته شده‌ایست در تاریخ معاصر ایران. ما تحصن جنبش تنباکو را به خاطر داریم، تحصن مشروطه را داریم، حتی در جریان انقلاب ۵۷ هم تحصن روحانیونی نظیر آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله منتظری را در همین دانشگاه تهران، برای مجبور ساختن دولت بختیار برای باز کردن فرودگاه مهرآباد به روی هواپیماهای آیت‌الله خمینی را در حافظه داریم. بنابراین، تحصن یکی از شناخته شده‌ترین اشکال اعتراضی در جنبش‌های انقلابی و اعتراضی ایران است. منتهی، در تحصن اخیر، آنچه که از آن بعنوان ابتکار می‌توانیم یاد کنیم، همین سرعت عمل ۲۴ ساعته برای تبدیل تحصن به یک کنگره وسیع، مرکب از نمایندگان از سراسر ایران برای حمایت از تحولات و اصلاحات بود که قطعاً می‌توانست به سود محمد خاتمی و برنامه‌های وی برای ایجاد اصلاحات تمام شود. واقعاً باید متأسف بود، که خاتمی، بی‌تجربگی و ماجراجویی بخشی از دانشجویان، عملاً به سود طرفداران سرکوب تحصن تمام شد و از تشکیل چنین کنگره‌ای جلوگیری شد.

### تضاد بین شعار انقلابی و عمل ضد انقلابی!

**س:** پاره‌ای، مثل آقای "فرید ذکریا" درباره جنبش اخیر دانشجویی معتقدند که این یک جنبشی است نه فراتر از فرم و ممکن است آغازی برای پایان این نظام انقلابی و جمهوری اسلامی باشد. نشریه اکونومیست چاپ لندن روی جلدش نوشته بود "انقلاب دوم" و برخی آن را پرده دوم انقلاب ارزیابی می‌کنند. نشریه راه توده، که ما چه بعد و چه قبل از انتخابات دوم خرداد مطالب آن را دنبال می‌کنیم و از مواضع و تحلیل‌های آن اطلاع داریم، نظرش درباره ماهیت این ماجرا چیست؟ بویژه اینکه تحصن ۶ روزه، در ۳ روز اولش یک جنبش آرام بود، اما در سه روز بعد تبدیل شد به یک شورش خیابانی. آیا کسانی آن را به انحراف کشیدند و یا آنچه که در شورش خیابانی روی داد، مسیر یک حرکت بود؟

**راه توده:** دقیقاً نمی‌دانم آقای ذکریا چه گفته‌است، اما ایشان از نظام انقلابی یاد کرده‌است. بنظر ما نظامی که اکنون در ایران بر سر کار است، آنچه که ندارد بار انقلابی است. نظام کنونی نه تنها انقلابی نیست، بلکه ضد انقلابی است. اتفاقاً یکی از تضادهایی که در حکومت وجود دارد و دست و پای بسیاری از آقایان را بسته همین تضادی است که در حرف و عمل دارند. یعنی در حرف خود را انقلابی معرفی می‌کنند، اما در عمل ضد انقلابی عمل می‌کنند. کی و کجا آرمان‌های انقلاب ۵۷، این اعمال و حرف‌هایی بوده که این آقایان می‌کنند و می‌زنند؟ آرمان‌های انقلاب ۵۷ این بوده که جنگ شیعه- سنی در کشور راه بیاندازیم؟ آرمان‌های انقلاب این بوده که مردم را به انسان‌های درجه یک و درجه دو تقسیم کنیم؟ شعارهای مردم و آرمان‌های انقلاب این بوده که باید با حرکت "قصری" حکومت کرد؟ مردم در انقلاب شرکت کردند که "ناصبی"ها را بشناسند و بکشند؟ اصلاً مردم می‌دانستند "قصری" چیست؟ و "ناصری" چیست؟

اینها آرمان‌های ارتجاع مذهبی ایران بوده، که حالا آنها را آرمان‌های انقلاب معرفی می‌کند. اینها شعارها و تزیینات حجتیه بوده که اساساً با انقلاب ۵۷ مخالف بود و طرفدار نظام سلطنتی بود و حالا که مثل زالو خون انقلاب را مکیده، بنام انقلاب، این شعارها و آرمان‌های ضد انقلابی را در مملکت می‌دهد و ما را به سمت یک فاجعه ملی پیش می‌برد. من تصور می‌کنم هنوز خیلی‌ها به خاطر داشته باشند که در جریان تظاهرات تاسوعا و عاشورای سال ۵۷، در همان نخستین اعلامیه‌ای که آیت‌الله طالقانی داد، این مراسم را یک مراسم سیاسی و اعتراضی نسبت به حکومت شاه اعلام کرد، نه مراسمی که مردم توی سروکله خودشان بزنند. اتفاقاً همین سیاست را آیت‌الله خمینی هم در سال اول حضورش در ایران و در رهبری جمهوری اسلامی دنبال کرد و به مناسبت تاسوعا و عاشورا، در سال ۵۸ گفت که مردم نباید توی سروکله خودشان بزنند، مشت‌هایتان را به طرف دشمن نشانه بروید نه آنکه آن را به سر و سینه و کله خودتان فرود آورید. مردم مشت‌هایشان را گره کردند اما نه برای کوبیدن بر سر روشنفکران مملکت. این را این آقایان کردند و می‌کنند. اینها

مرو و تعمق روی همین ابتکاراتی که در جریان تحصن دانشجویان در دانشگاه تهران بروز کرد، خودش تأییدی است بر این ارزیابی. در همان اطلاعیه مربوط به تحصن دانشجویان که راه توده منتشر کرد، حتماً خوانده‌اید که ۲۴ ساعت پیش از یورش سازمان داده شده به دانشجویان و تنگ کردن حلقه محاصره دانشجویان متحصن، با اعلام همبستگی‌های پیاپی نهادها، سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی، این تحصن می‌رفت تا به یک کنگره بزرگ و مهم از سوی طرفداران تحولات ختم شود. ۱۵ حزب و سازمان سیاسی طرفدار برنامه‌های دولت خاتمی اعلام داشتند که هیات‌های نمایندگی خود را به دانشگاه خواهند فرستاد، مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم هم همین وعده را داده بود، روحانیون مبارز همین وعده را داده بودند، صحبت بر سر آن بود که هیات‌های نمایندگی شوراهای اسلامی و خانه کارگر راهی دانشگاه شوند، استادان دانشگاه‌ها خواهان پیوستن نمایندگان خود به تحصن شده بودند، هیات‌های نمایندگی دانشجویی از سراسر ایران راهی تهران شده بودند تا به تحصن بپیوندند، تحصن هم از حالت بی‌سازمانی اولیه‌اش خارج شده و با انتخاب شورای منتخب متحصنین می‌رفت تا بر آشتی‌های اولیه‌اش غلبه کند. شما تصور را بکنید! از جمع و به نمایندگی از متحصنین یک شورای نسبتاً وسیع بعنوان منتخبین آن در دانشگاه باقی می‌ماند و به اجتماعی غیر قابل کنترل که اتفاقاً در آن نفوذ وسیع هم شده بود تا به خشونت کشیده شود خاتمه داده می‌شد. در عوض، هیات‌های نمایندگی احزاب، تشکل‌ها، سازمان‌های سیاسی، شخصیت‌های سیاسی و شاید در مراحل بعد از مجلس، ادارات دولتی و دیگر سازمان‌ها نیز همینگونه هیات‌هایی انتخاب شده و به تحصن سازمان یافته دانشگاه می‌پیوستند. این، به نظر ما بزرگترین کنگره تحولات می‌شد. مخالفان تحولات و کسانی که با حمله به خوابگاه دانشجویان گام‌های عملی کودتا علیه دولت خاتمی را برداشته بودند، با این ابتکار غافلگیر شدند. ابتکاری مسالمت‌آمیز و قانونی، که به آسانی دیگر نمی‌شد به آن حمله کرد و آن را به خاک و خون کشید. این هیات‌های اعزامی دیگر جوان و کم تجربه نبودند و ضمناً نمایندگان بودند که نیرویشان در کارخانه‌ها، دانشگاه‌ها، حوزه‌ها مذهبی، ادارات، مجلس و خلاصه تمام عرصه‌ها بودند.

از بعد از ظهر دوشنبه که انتخابات شورای متحصنین تمام شد و صبح سه شنبه، که می‌رفت تا این کنگره شکل بگیرد، ارتجاع با تمام نیرو و توانش وارد میدان شد تا جلوی چنین امری را بگیرد. افراد نفوذی بسیج، وزارت اطلاعات و انصار حزب الله که جمعیت مولفه اسلامی هدایت آنها را برعهده داشت بیشترین تحریک را از همان بعد از ظهر دوشنبه شروع کردند تا جلوی انتخابات شورای متحصنین را بگیرند. متأسفانه عده‌ای از دانشجویان متحصن که شرایط را درک نکرده و تسلیم ماجراجویی شده بودند، پیش از آنکه با شورای متحصنین هماهنگ و همسو شوند، با همین عوامل نفوذی همسو شدند. از همان بعد از ظهر دوشنبه و صبح سه شنبه تلاش بسیار شد تا این دانشجویان تن به تظاهرات خیابانی ندهند. به نظر ما، برخی رهبران دانشجویان از توطئه مطلع شده بودند اما نتوانستند آنگونه که لازم و ضروری بود تحصن را کنترل کنند. جمعی از دانشجویان خشمگین، همراه با ماجراجویان راهی خیابان‌ها شدند. افراد بسیج و حزب‌اللهی که کاملاً برای این مرحله آموزش دیده بودند، با دستمال مقابل دهان و صورت خود را بستند تا صورت آنها را کسی نبیند و ضمناً شکل و شمایل برخی دانشجویان را پیدا کنند که آنها نیز همینگونه در خیابان ظاهر شده بودند. آنها در حالیکه کیوسک‌های تلفن را واژگون می‌کردند، به مغازه‌ها حمله می‌کردند و آتش سوزی راهی انداختند، رکیک‌ترین شعارها و ناسزاها را علیه رهبران جمهوری اسلامی سر می‌دادند. همین افراد، در مقابل چشمان حیرت‌زده و ناباور دانشجویانی که به قصد تظاهرات از دانشگاه بیرون آمده بودند، نیروهای انتظامی را تحریک به خشونت می‌کردند و نیروهای انتظامی نیز وقتی همراه با بسیجی‌ها و انصار حزب الله مجهز به چماق و چاقو وارد عمل می‌شدند به این افراد کاری نداشتند، بلکه دانشجویان را زیر ضرب می‌گرفتند. آنها می‌دانستند، آنها که شعارهای ماوراء آتش سوزی و تخریب راه انداخته‌اند، از خودشان هستند و وظیفه‌شان را انجام می‌دهند.

به این ترتیب، و در حالیکه ظاهراً مقابله با تظاهرات خیابانی در دستور کار نیروهای انتظامی و بسیج بود، اما خیلی زود، باصطلاح این بحران خیابانی کنترل شد و به دانشگاه یورش برده شد تا به تحصن خاتمه داده شود.

**س:** این تحصن و کنگره‌ای که شما اشاره می‌کنید، سازمان‌دهی شده بود؟ پیش بینی شده بود؟

شما می‌دانید که همین قتل‌های اخیر، با همین انگیزه، یعنی واجب بودن کشتن "ناصبی"ها صورت گرفت. یعنی آقایان فروهر و مختاری و پوینده و بقیه ناصبی بودند و قتلشان واجب دینی بود. البته بعدش، می‌رفتند به سراغ امثال کدیور و حجاریان و اصغرزاده و سلامتی و نبوی و بقیه، که از نظر آقایان، اتفاقاً اینها "ناصبی"تر از آن دیگران هستند. آن قتل‌ها تمرینی بود برای این قتل‌ها. اینها بیشتر از بقیه به ناصبی بودن، متهم بودند. شما می‌دانید این ماجرای "ناصبی" و ناصبی‌شناسی چه ریشه‌هایی اکنون در جمهوری اسلامی پیدا کرده‌است؟

## بنیاد امیرالمومنین

آقایان حجتیه، که علنی و رسمی فعالیت نمی‌کنند، اما همه جا هستند و همه کاره جمهوری اسلامی شده‌اند، یک مرکز بزرگ سیاسی-ایدئولوژیک برای خودشان در شهر قم برپا کرده‌اند. اسم این مرکز "بنیاد امیرالمومنین" است. بودجه آن را شیخ عباس واعظ طبسی تامین می‌کند، که شایع است، شیخ محمود حلبی بنیانگذار حجتیه، پیش از مرگ او را بعنوان جانشین خودش معرفی کرده‌است. در این مرکز، کادر حجتیه تربیت می‌شود و اصول مذهبی آنگونه که مورد نظر آنهاست تدریس می‌شود. البته نظراتشان را با مسائل سیاسی-مذهبی روز هماهنگ کرده‌اند. مثلاً، حجتیه، که اساساً طرفدار سلطنت است، در گذشته و در زمان آیت‌الله خمینی با ولایت فقیه موافق نبود، اما حال، که سلطنت را در ولایت فقیه می‌تواند احیاء کند موافق دو آتشه آن شده‌است!

در صدر اسلامی "ناصبی" به کسانی گفته می‌شده که با حکومت امیرالمومنین مخالف بوده‌اند. حالا، این آقایان بی‌اعتناء به جمهوری و جمهوریت، حکومت کنونی را در اصل نه جمهوری، بلکه "حکومت" می‌شناسند و رهبر آن را هم امیرالمومنینی که تابع آنها باشد.

بنابراین، هر کس به رهبر مورد قبول آنها بگوید بالای چشمت ابروست، هر کس بگوید رهبر باید پاسخگو باشد، هر کس بگوید مملکت قانون اساسی دارد و مطابق این قانون نظام حکومتی جمهوری است، این فرد "ناصبی" است و قتلش واجب. عده‌ای را هم، از میان از جنگ بازگشته‌ها، شکنجه‌گران زندان‌ها، آدم‌کش‌های حرفه‌ای و جانی‌های سابقه‌دار به آنجا برده و چنان تربیت کرده‌اند که دست به هر عملی می‌زنند. همین جریان فدائیان اسلام ناب محمدی" هم از دل همین مرکز و از میان همین عده بیرون آمده‌است. یعنی، آقایان حجتیه که تا زمان شاه یگانه وظیفه خودشان را مبارزه با بهائیان و کمونیست‌ها می‌دانستند، حالا قلع و قمع ناصبی‌ها را هم به وظائف خودشان اضافه کرده‌اند. از نظر آنها، ناصبی‌های شرایط فعلی، امثال حجت‌الاسلام کدیورند. یعنی، اگر در دوره اول جمهوری اسلامی، بدست گروه‌هایی مثل "قرقان" و افرادی مثل شیخ "گودرزی" و امثال آنها آیت‌الله مطهری را کشتند و ترتیب ترور بسیاری از روحانیون را دادند، حالا نسل دوم روحانیون باصطلاح ناصبی را می‌خواهند از این طریق و به این بهانه از بین ببرند. باز هم، فکر می‌کنم دقیقاً بدانید، که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، آقای عسگرآولادی یک طرحی را داده بود که جمهوری اسلامی منحل شده و حکومت "عدل اسلامی" و یا "حکومت عدل علی" رسماً اعلام شود. یعنی رای و جمهوری و مردم منتفی. بعدها، آنها خبر این طرح را در نشریه "شما" هم منتشر کردند و در بحث‌هایی که در گرفت معلوم شد، که این آقایان و همین ناصبی‌شناس‌ها و انجمنی‌ها، در اصل و از زمان آیت‌الله خمینی هم بدنبال انحلال جمهوری و خلاص شدن از شر انتخابات و رای مردم بوده و می‌خواستند حکومت "امیرالمومنین" برپا کنند. حالا، با وظیفه‌ای که بنیاد امیرالمومنین برای خودش قائل شده و براساس آن عمل می‌کند، نشان می‌دهد که این طرح را می‌خواهند به هر ترتیب شده در مملکت پیش ببرند. شما اگر دقت کنید، همین انصار حزب الله و انصار ولایت وقتی در تهران و اصفهان راه‌افتند فریاد می‌زنند "ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند". یعنی ماجرا را خلاصه کرده‌اند در حکومت علی و نه جمهوری اسلامی، بعد هم حکومتی علی خامنه‌ای را حکومت حضرت علی تبلیغ می‌کنند تا فعلاً و در این مرحله، با این بازی جمهوریت را تبدیل به حکومت کنند. تا وقتی این علی (رهبر کنونی) در جهت اهداف آنها حرکت کرده و موضع می‌گیرد تأییدش می‌کنند و در غیر اینصورت هم می‌روند دنبال پیدا کردن یک "علی" دیگر! اگر هم علی پیدا نکردند، حسین، و حسنی را پیدا می‌کنند و می‌گویند نوبت به آنها رسیده‌است. بنابراین، فریاد "ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند" نیز تاریخ مصرفش تا وقتی است که رهبر کنونی

خواست‌های انقلاب و شعارهای آن بوده است. حالا به همین تاسوعا و عاشورای امسال مراجعه کنید که در حال قمه‌زنی و زنجیرزنی و سینه‌زنی می‌خواستند بریزند تو دفاتر روزنامه‌های تازه تاسیس و یک عده‌ای را قتل عام کنند. مردم ایران انقلاب کردند که قمه بزندان؟

این پنهان شدن پشت شعارهای باصطلاح انقلابی و عمل ضد انقلابی را شما در لویجی می‌توانید پیگیری کنید که در مجلس اسلامی به تصویب می‌رسد. از یک طرف کارگران کارگاه‌های زیر سه کارگر را از شمول و حمایت قانون کار محروم می‌کنند و از طرف دیگر هنوز شعار دفاع از مستضعفان می‌دهند. از راه پیمائی کارگران در روز کارگر جلوگیری می‌کنند و در عوض شورای تبلیغات اسلامی مردم را از اطراف تهران و حتی شهرستانها با اتوبوس به تهران می‌آورد تا راه‌پیمائی حکومتی برپا کند. به هیچ سازمان سیاسی شناخته شده‌ای اجازه فعالیت نمی‌دهند، اما در عوض جمعیت موتلفه اسلامی پشت سرهم کنگره برپا می‌کند و توطئه‌ها را هماهنگ می‌کند.

شما می‌دانید، که فردای همان شب خونینی که شبیخون فاشیستی به خوابگاه دانشجویان زدند و مثل آتش زدن رایشتاک آلمان توسط نازی‌ها، قصد روی کار آوردن دولت مقتدر و فاشیستی را در ایران داشتند، آیت‌الله جنتی نماز جمعه تهران را خواند. معمولاً در نماز جمعه‌ها، مسائل مهم و رویدادهای مهم مطرح می‌شود. این آقا که درست یا نادرست متهم به حمایت همه جانبه از انصار حزب الله و قتل‌های سیاسی-حکومتی است، از هر دری سخن گفت، غیر از همان شبیخون فاشیستی که چند ساعت قبلش، نیمه شب قبلش به خوابگاه زده بودند. او که قطعاً از جزئیات ماجرا مطلع بود و ای بسا در سازماندهی آن هم نقش داشت، در این باره لب از لب باز نکرد، اما در عوض برای مستضعفان و کارگران و مردم فقیر زده ایران اشک تمساح ریخت و گفت که نامه‌هایی از مردم بدستش رسیده که در آن نوشته‌اند ماهی یکبار هم رنگ گوشت را نمی‌بینند. البته، بغضی هم در گلویش انداخت تا مردم را بیشتر احساساتی کند. توجه کنید، که صبح روز بعد از شبیخون کودتائی به خوابگاه دانشجویان، ایشان یکبار به یاد مستضعفان افتاده بود تا در صورت ادامه موفقیت آمیز طرح کودتا، این کودتاگران ضد انقلابی، بعنوان ناجیان مستضعفان و در قالب انقلابی در صحنه حاضر شوند.

این یک تضاد بسیار جدی است در جمهوری اسلامی. یعنی تضاد بین عمل ضد انقلابی و شعار انقلابی. البته این آقایان، موعظه را از بالای منبر نماز جمعه به گفتگوی رو در رو و حتی شرکت در یک مصاحبه مطبوعاتی ترجیح می‌دهند، زیرا در این گفتگوها و مصاحبه‌ها، از این آقایان سؤال خواهد شد که مثلاً «آقای جنتی! شما که از سر بی‌شام بر بالین گذاشتن کارگران و مستضعفان اینقدر ناراحت هستید، چرا آن موقع که طرح حذف حمایت قانون کار از کارگران کارگاه‌های زیر سه کارگر در مجلس مطرح شد و مقدمه بیکاری صدها هزار کارگر و بی‌سرپناهی خانواده آنها در مجلس فراهم شد، در همین نماز جمعه به مخالفت با آن برخاستی؟ چرا از آن نقدینگی عظیمی که در دست بازاری‌ها و تجار جمع شده سخنی نمی‌گویی؟ چطور ممکن است متحد و در ائتلاف با جمعیت موتلفه اسلامی، یعنی حزب سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران بود و دم از مستضعفان زد؟ چرا از قوه قضائیه در نماز جمعه‌ات نمی‌خواهی تا ثروت رهبران موتلفه اسلامی و روحانیون جامعه روحانیت مبارز و دولتمردان را اعلام کند؟ چرا از دولت نمی‌خواهی تا اعلام کند شرکت‌های دولتی را به چه کسانی فروخته‌است؟ اینهمه شرکت‌های بزرگ بازرگانی و تجاری که نبض اقتصاد و سیاست ایران را در اختیار گرفته‌اند و جان مردم را گرفته و روغنشان را در شیشه کرده‌اند متعلق به کیست؟

درباره بریاد رفتن آرمان‌های واقعی انقلاب چرا سخن نمی‌گویی؟ چرا بجای آقای مصباح یزدی که آدم کشی را در نماز جمعه توصیه می‌کند و مردم را به درجه یک و دو تقسیم می‌کند، چرا یک نفر را نمی‌آورد تا درباره این آرمان‌های واقعی و بریاد رفته سخن بگوید. بجای توضیح و تشریح "ناصبی"ها، چرا درباره مشخصات غارتگران سخن نمی‌گویند؟ مردم انقلاب کردند که "ناصبی"ها را بکشند؟ کشتن "ناصبی" یعنی عمل انقلابی؟

را مقامی در خط خود و سخنگوی خود تشخیص بدهند و یا امید این را داشته باشند که او را بصورت مطلق دنباله‌رو خود کنند. حکومت مورد تأیید آنها، مثل همان حکومت طالبان در افغانستان است، که اتفاقاً رهبر آنها هم خودش را امیرالمومنین می‌داند و از جمهوری و رای و مردم هم در آن خبری نیست!

## مدرسه "حقانی"

در کنار این بنیاد امیرالمومنین، مدرسه "حقانی" را هم در قم برپا کرده‌اند. این مدرسه، کلاسش یک درجه بالا تر از بنیاد امیرالمومنین است. در آنجا و زیر نظر مستقیم آیت‌الله مصباح یزدی، که از چهره‌های شناخته شده حجتیه‌است، روحانی و معمم تربیت می‌کنند. این همان آیت‌اللهی است که معتقد است با حرکت "قسری" باید حکومت را حفظ کرد. یعنی با سرکوب و خون ریزی. آیت‌اللهی که معتقد است مردم، عوام و درجه دو هستند و امثال ایشان چوپان گله انسانی و درجه یک. فتوای قتل‌های سیاسی - حکومتی، فتوای قتل و کشتار، فتوای حمله به کوی دانشگاه، دستور کتک زدن وزرای کابینه خاتمی، طرح تغییر قانون مطبوعات، استیضاح وزراء، کودتا و همه این حرکات ضد مردمی و ضد انقلابی از درون این شبکه‌های پیچ در پیچ بیرون می‌آید. شبکه‌هایی که دست پر قدرت استانفدس رضوی پشت آنهاست و عواملی نظیر "سعیدامامی" که خود حکومت او را نفوذی و جاسوس اسرائیل و امریکا معرفی کرده، در تمام آنها آلوده‌است.

هم مدرسه حقانی و هم بنیاد امیرالمومنین، که بودجه آن از جیب مردم بیچاره و بی‌خبر ایران تأمین می‌شود، به یک جنگ حیدری-نعمتی دیگر هم در ایران دامن می‌زنند. یعنی مقابله با "وهایت" که گویا با پول عربستان سعودی در ایران رو به رشد است. در حقیقت، اگر چنین هم باشد، این نفوذ تنها از طریق تبعیضی که بین شیعه و سنی در جمهوری اسلامی ایجاد کرده‌اند، ممکن شده‌است. تحمیل مقررات شیعه به سنی‌ها زمینه را فراهم ساخته است. اخبار بسیار هشدار دهنده‌ای در این زمینه، بویژه در منطقه بلوچستان ایران وجود دارد.

حالا، یکبار دیگر من از شما می‌پرسم: اهداف و شعارهای انقلاب، اینها بود؟ مردم انقلاب را اینگونه می‌شناسند؟ پاسخ ما بصورت قطعی منفی است و همانطور که قبلاً گفتم، این ضد انقلاب است که بنام انقلاب عمل می‌کند.

بنابراین، شعار انقلابی و حرکت و عمل ضد انقلابی، یکی از بزرگترین دشواری‌های ضد انقلاب و ارتجاع حاکم است و این باز می‌گردد به وجود نسل پایبند به آرمان‌های انقلاب در جامعه امروز ایران، در میان روشنفکران و نواندیشان مذهبی و حتی در میان همین بسیج و سپاه پاسداران. تردید نیست که اگر این ضدانقلاب می‌توانست شانه خود را از زیر بار شعارهای انقلابی بیرون بکشد، قطعاً این کار را می‌کرد و یکبار برای همیشه خیال خودش را راحت می‌کرد و دیگر از بیم رسوا شدن در بدنه سپاه و بسیج و توده مردم مذهبی هر روز یک نقاب تازه نمی‌زد. آنها اگر می‌توانستند، مثل همان دوران گذشته و زمان شاه، انقلاب را "اتحاد سرخ و سیاه" اعلام می‌کردند و خیال خود را راحت می‌کردند.

این شعار انقلابی و عمل ضد انقلابی، که ناباوری عمومی را نسبت به هر حرف و حرکت حکومت بوجود آورده، یکی از دلایل پشت کردن مردم به نماز جمعه‌ها و از رونق افتادن این نماز جمعه‌هاست. مردم به این نماز جمعه‌ها نمی‌روند. این را حتی روزنامه‌های ایران هم نوشته‌اند که جمع کسانی که به نماز جمعه می‌روند از ۲۰-۲۵ هزار نفر در تهران تجاوز نمی‌کند که اغلب سازمان‌یافته به نماز برده می‌شوند. یعنی یک عده نمازگزار حرفه‌ای که می‌دانند وظیفه دارند شعارهای دیکته شده را تکرار کنند. عده‌ای از همین انصار حزب الله هم دور و بر این جمعیت پرسه می‌زنند و در پایان هر نماز جمعه یک جنجال جدید در اطراف دانشگاه تهران برپا می‌اندازند. انواع شبنامه‌ها و بولتن‌های تحریک آمیز و ضد دولتی را هم بین این عده پخش می‌کنند. مثل همان عکس جعلی و مونتاز شده خاتمی با دختر نخست وزیر و یا ریاست جمهوری ایتالیا!

## تخریب و آتش‌سوزی کار دانشجویان نبود

بخش دیگری از سؤال شما مربوط بود به شورش خیابانی و تبدیل جنبش دانشجویی به جنبش خیابانی.

بنظر راه‌توده، همانطور که در شماره ۸۶ منعکس است و در شبنامه ضد کودتائی که بدست ما رسیده و چاپ کرده‌ایم کاملاً مشخص است؛ آنچه که در خیابان‌ها اتفاق افتاد، ارتباطی به جنبش دانشجویی و تحصن دانشجویان نداشت. این یک سناریوی از قبل تنظیم شده بود، در جهت تکمیل کودتائی که با حمله به خوابگاه دانشجویان و با هدف سرنگونی دولت محمد خاتمی و برکناری او به اجرا گذاشته شده بود. این واقعیت، در نامه دو تا سه صفحه‌ای که در تهران دست به دست می‌شود و نکاتی از آن بدست ما هم رسیده و در شماره ۸۶، تحت عنوان "شبنامه ضد کودتا" منتشر شده بخوبی منعکس است. ما فکر می‌کنیم در روزهای آینده مطبوعات داخل کشور بصورت دقیقی این مسئله را خواهند شکافت و خواهند نوشت که تهران را همان‌هائی به آتش کشیدند که در یورش فاشیستی به خوابگاه دانشجویان نقش داشتند. مطابق این شبنامه حمله به خوابگاه در سه نوبت انجام شد و هر نوبت خشن‌تر از نوبت قبلی. هدف اصلی این بود که دانشجویان به یک واکنش خشن کشانده شوند تا سرکوب از همانجا شروع شده و روز جمعه با استفاده از جمعیتی که در نماز جمعه جمع شده بودند ادامه یابد. روزی را هم انتخاب کرده بودند که مطبوعات تعطیل باشد و جمعیت نمازگزار هم در دانشگاه تهران آماده!

علیرغم همه خشونت‌ها که در حمله به کوی دانشگاه به کار بردند، دانشجویان تن به خشونت ندادند و بر خلاف انتظار طراحان کودتا، دانشجویان بعد از نماز جمعه بتدریج در دانشگاه تهران جمع شدند و به تحصن مسالمت‌آمیز دست زدند. طراحان کودتا، این تصور را نداشتند. آنها در تصور سال ۶۰ بودند که مجاهدین خلق به رویارویی خیابانی تن دادند و دست به یک خودکشی زدند.

**س:** منظور شما این است که الیکارشی بازار و موتلفه اسلامی که آن را نمایندگی می‌کند و راه‌توده آن را سازمانی سیاسی-نظامی معرفی کرده، قصد داشت یک عصر خونین دیگری را که با مجاهدین در سال ۶۰ راه انداخته بود، دوباره راه بیندازد و اصلاح طلبان را قلع و قمع کند؟

**راه‌توده:** هدف اولیه طرح کودتائی ۱۸ تیر، که با حمله به کوی دانشگاه شروع شد، در گام اول سرکوب دفتر تحکیم وحدت دانشجویی بود. سرکوب این دفتر و فعالان آن، طی دو سال گذشته در برنامه مرکزی مخالفان دولت خاتمی بوده‌است. دفتر تحکیم دانشجویی، یگانه شکل سراسری و جدی‌ترین تشکیلات دانشجویی است و تقریباً یگانه سازمان سراسری طرفدار تحولات و دولت خاتمی است که نقش مهمی در پیروزی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری داشت. در این دو سال اخیر، انواع توطئه‌ها را علیه آن به اجرا گذاشتند. همه هدف آنست که این تشکل از کارزار انتخابات آینده مجلس گرفته شود.

من خواهش می‌کنم از شما، که وصیت‌نامه اسدالله لاجوردی را بدقت مرور کنید و برای شنوندگانتان هم بخوانید. خیلی از مسائلی که در این وصیت‌نامه مطرح شده، جناح راست بعد از ترور لاجوردی در حال پیگیری و اجرای آنست. این وصیت‌نامه را در نماز جمعه هم خوانده‌اند. آنچه که سعیدامامی کرده، آیت‌الله مصباح یزدی دنبال می‌کند و آیت‌الله خزعلی درباره‌اش صحبت می‌کند، همه و همه در آن وصیت‌نامه موجود است. لاجوردی در همین وصیت‌نامه خودش می‌نویسد که من رفته‌ام به مسئولین طراز اول مملکت هم از سر دلسوزی گفته‌ام. لاجوردی می‌نویسد که من به آنها گفتم که به حرفم گوش بدهید و کلک را همین امروز بکنید. او می‌نویسد که دفتر این نواندیشان مذهبی و چپ مذهبی را باید همین امروز جمع کرد. اینها بدتر از منافقین قبلی‌اند. خیلی از این حرف‌ها، امروز از دهان فرماندهان بسیج و سپاه و رهبران موتلفه اسلامی و حجتیه شنیده می‌شود. لاجوردی فقط اسم افراد را نمی‌آورد، ولی تمام نشانی‌ها را می‌دهد. بنابر وصیت‌نامه وی که حالا موتلفه اسلامی خود را موظف به اجرای آن می‌داند، امثال همین عباس عبدی، اصغرزاده، حجازیان، کدیور، آعاجری، سلامتی، خوئینی‌ها و بهزاد نبوی باید قتل‌عام شوند تا دفتر انقلاب به زعم ایشان برای همیشه بسته شود و همه نشانه‌های باقی مانده از آن آرمان‌خواهی‌های بزرگ ابتدای انقلاب پاک شود.

**س:** اینها، چپ اسلامی هستند؟

**راه‌توده:** طرفداران سرکوب این طیف، اکنون از لفظ چپ استفاده نمی‌کنند، چون خودشان خوب می‌دانند که این صفت و این مشخصه در میان مردم، بدنه نیروهای بسیج و سپاه طرفدار دارد. از نظر ما، شاید بتوان

مناسبات با امریکا ندارند، بلکه این مناسبات را بسیار هم گسترده‌تر از طیف تحول طلب خواهان است، اما آنها این مناسبات را بصورت علنی و بصورت آشکار نمی‌خواهند. آنها می‌خواهند، برای ادامه عمل ضد انقلابی و پنهان شدن پشت شعارهای باصطلاح انقلابی، ضمن سر دادن شعارهای باصطلاح ضد استکباری با امریکا مناسبات برقرار کنند و برای این کار هم تن به هر سازش و زدوبند ضد ملی هم حاضرند بدهند.

نکته دیگری که در این ارتباط نباید از نظر دور بماند، آنست که جناح راست و از نظر ما جبهه "ارتجاع-بازار"، که حالا خیلی هم ژست ضد امریکائی به خود گرفته، در این اندیشه‌است که اگر توانست با یک حرکت کودتائی دولت را از چنگ محمد خاتمی درآورده و قلع و قمع قطعی جنبش مردم را شروع کند، امکان یک سازش وسیع و عمیقاً ضد ملی، اما پنهانی با امریکا را برای خود حفظ کند. در این ارتباط شما باید دو نکته را در نظر داشته باشید.

اول، آنها خوب می‌دانند که در صورت اجرای موفق یک کودتا، دولتی که تشکیل می‌دهند با نفرت عمیق توده مردم روبروست و از این نظر چاره‌ای جز سرسپردگی مطلق به امریکا، برای جلب حمایت غرب و بویژه امریکا نخواهند داشت؛

دوم، آن که هر نوع کودتائی برای جلب نظر مردم و قانع سازی حداقل بخشی از مردم به ضرورت کودتا نیازمند است که پولی را به بازار ریخته و حداقل برای مدتی بحران اقتصادی را بصورت کاذب هم که شده کنترل کند و رنگ و روغنی به بازار مصرف بدهد. این آقایان در این تصورند که پس از کودتا خواهند توانست با تسلیم بلاشروط به امریکا بخشی از پولی را که توسط امریکا بلوکه شده گرفته و به بازار سرازیر کنند. حداقل، به این دو دلیل باز آنها با همه توانشان می‌کوشند شانس برقراری مناسبات با امریکا را برای خودشان نگهدارند و به همین دلیل بی‌وقفه علیه تلاش دولت خاتمی برای برقراری مناسبات عادی و علنی با جهان غرب و از جمله امریکا کارشکنی می‌کنند. بنابراین، این کارشکنی نیز بخشی از توطئه علیه دولت است. یعنی باز هم همان تضاد شعار و عمل. یعنی شعار علیه امریکا، اما عمل در خدمت امریکا. به این ترتیب، می‌توان گفت که امثال عباس عبدی‌ها، بهزاد نبوی‌ها، مجاهدین انقلاب اسلامی، امثال آقای خوئی‌ها (که اخیراً مطبوعات طرفدار دولت وی را آیت‌الله خطاب می‌کنند، و ما از او مخالف‌تر با امریکا و امپریالیسم کسی را در ایران و در میان روحانیون نمی‌شناسیم) و بالاخره شخص خاتمی و دولت او طرفدار مناسبات عادی، آشکار، علنی و در چارچوب منافع ملی ایران با غرب و از جمله با امریکا هستند و بنظر ما شتابی که گهگاه در این عرصه از خودشان نشان می‌دهند نیز ناشی از تلاش برای خنثی‌سازی طرح توطئه‌آمیز مخالفان برای زدوبند پنهان با امریکا و جلب نظر آن برای کودتا در ایران است!

حالا سؤال اینست که آیا از بیرون چنین مناسبات و چنین عمل کودتائی را خواهند پذیرفت و آقایان به اهدافشان خواهند رسید؟

این باز می‌گردد به دو نکته مهم. ابتدا اینکه ممکن است این آقایان متر نکرده پاره کنند، که در این صورت همگان در برابر یک عمل انجام شده قرار خواهند گرفت. به همین دلیل هم شما شاهدید که انواع طرح‌ها و انواع حدس‌ها پیرامون یوگسلاوی شدن ایران وجود دارد. چرا که همه می‌دانند چنین کودتائی و اساساً ادامه مقاومت در برابر جنبش مردم و بحران عمومی که در ایران روز به روز بیشتر تشدید می‌شود، جاده را برای جنگ‌های قومی و تکه تکه شدن ایران فراهم می‌سازد. دو حادثه مهم، یعنی انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات شوراها نشان داد که ارتجاع مذهبی و متحدان بازاری آنها، یعنی سرمایه‌داری دلال و تاجر پیشه ایران که نقاب اسلام ناب محمدی هم به صورت زده، با نفرت عمومی روبروست و دارای کمترین پایگاه اجتماعی‌است. همین تحسن دانشجویی هم نشان داد که ظرفیت مقاومت جوانان در برابر جناح راست چقدر بالاست.

آقایان هر ارزیابی که دلشان بخواهد می‌توانند در باره این رویدادها کرده و در نشریات و صدا و سیما هم مرتب بگویند، اما این تفسیر و تعبیرها تغییری در واقعیت نمی‌دهد. واقعیتی که موسسات مهم استراتژیک اروپا و بویژه امریکا آن را با دقت موشکافی می‌کنند و طرح‌های خود را برای دخالت در امور داخلی کشورها و از جمله ایران، از دل آن بیرون می‌آورند. بی‌پایگهی و نفرت عمومی از ارتجاع مذهبی و سیستم دلالی اقتصاد حاکم نکته‌ای نیست که از نظر آنها پنهان بماند و یا تحت تاثیر ارزیابی‌هایی که از صدا و سیما تبلیغ می‌شود قرار بگیرند. بی‌پایگهی این جریان امروز اظهر من الشمس است!

آنها را طیف نواندیشان و تحول طلبان مذهبی معرفی کرد که در بخشی از آنها گرایش به چپ-بویژه در عرصه اقتصادی- وجود دارد و در بخشی دیگر گرایش‌های لیبرالی، اما وجه مشترک همه آنها در حال حاضر دفاع از دموکراسی، تحولات و ضرورت تغییر اوضاع و کوتاه سازی دست بازار و ارتجاع مذهبی از ارکان حکومتی‌است.

طرفداران سرکوب این طیف و مجریان وصیت‌نامه اسدالله لاجوردی امثال همین حسین شریعتمداری سرپرست کیهان، حسن شایانفر، مدیرداخلی و صفارهرندی سردبیر کیهان تهران و سعیدامامی هستند که این آخری را در زندان آرنسبیک به خوردش دادند که دیگر نتواند دهان باز کند و بندها را در بازجویی‌هایش آب بدهد و درباره روحانیون صادر کننده فتوای قتل‌ها و جنایات سخن بگوید. طرفداران وصیت‌نامه اسدالله لاجوردی، همان‌ها که از مدرسه حقانی فارغ التحصیل می‌شوند و در بنیاد امیرالمومنین سازماندهی می‌شوند، این طیف نواندیش مذهبی و طرفداران گرایش چپ در این طیف را فعلاً "ناصبی" معرفی می‌کنند. تکلیف ناصبی و تعریف ناصبی را هم که جلوتر برایتان بگفتم.

البته، در تبلیغات علیه این طیف، آنها از انواع برجسب‌ها و پرونده‌سازی‌ها و جوسازی‌ها استفاده می‌کنند. مثلاً نمی‌گویند که این طیف در جنگ هم بوده، در وزارت اطلاعات و امنیت هم بوده، در انقلاب هم بوده، در کنار آیت‌الله خمینی هم بوده، در جبهه‌ها بوده. بلکه بطور سرپیسته می‌گویند که اینها چون از مناسبات با امریکا دفاع می‌کنند و طرفدار آزادی شده‌اند، لیبرال شده‌اند و از نیمه راه بازگشته‌اند و به آرمان‌های انقلابی پشت کرده‌اند. مثلاً امثال "ده‌نمکی" که تا انقلاب و حتی بعد از آن در قم و زیر دست امثال آیت‌الله مصباح یزدی سرگرم الک دو لک بازی بوده، حالا این طیف را چپ‌های شرمگین می‌نامد! البته منظور اینها از آرمان‌های انقلاب همان آرمان‌های کج و معوجی است که از خودشان درآورده‌اند و یا توی دهانشان گذاشته‌اند، این آرمان‌ها، اساساً نه در انقلاب مطرح بوده و نه حتی در زمان حیات آیت‌الله خمینی اینطور مطرح بوده‌اند و نه کسی امثال ده‌نمکی و حسین شریعتمداری و مصباح یزدی را بعنوان مدافع انقلاب و آرمان‌های واقعی آن قبول دارد. اینها، بعد از مرگ آیت‌الله خمینی به قدرت چنگ انداخته‌اند و حالا طیف تحول طلبان مذهبی را می‌خواهند از روی زمین پاک کنند. اتفاقاً این طیف، یعنی نواندیشان مذهبی و گرایش‌های چپ مذهبی سابقه حضورش در انقلاب و پیش از انقلاب قابل مقایسه به کسانی که قصد کشتن و حذف آنها را دارند نیست. در حقیقت، این گروه دوم در انقلاب نقش ضد انقلاب داشته و آنها که امروز ضد انقلاب معرفی می‌شوند نقش انقلابی داشته‌است. مثلاً شما مقایسه کنید، امثال حجت الاسلام اژه‌ای در دادگاه روحانیت را با آقای خوئی‌ها. حالا، امثال اژه‌ای، خوئی‌ها را به محاکمه می‌کشد و محکوم می‌کند. یعنی ضد انقلاب به قدرت دست یافته، انقلاب را محاکمه می‌کند. باز هم این همان تضادی است که برایتان گفتم. تضاد بین عمل ضد انقلابی با شعار به ظاهر انقلابی!

**س:** دفتر تحکیم وحدت، که شما معتقدید یکی از اهداف حمله به کوی دانشگاه یورش به آن و فراهم کردن زمینه دستگیری و کشتار رهبران آنست، همان دفتر تحکیم گذشته‌است؟ رهبران آن کیستند؟ ما آنها را با شناسنامه دانشجویان خط امام می‌شناسیم.

**راه توده:** تا آنجا که ما می‌دانیم این دفتر همان ماهیت گذشته را دارد و حتی با آنکه رهبران جدیدی بعنوان دانشجویان آن را اداره می‌کنند، رهبران و خط دهندگان آن، همان پیشکسوتان تاسیس آن هستند. مثلاً آقای اصغرزاده، سخنگوی دانشجویان خط امام در جریان گرفتن سفارت امریکا، حالا دیگر مهندس شده و از دانشگاه رفته، اما با اینحال هدایت دفتر را به نظر ما در اختیار دارد، یا امثال میردامادی و مهندس بی‌طرف که او هم از سخنگویان وقت دانشجویان خط امام بود و حالا فارغ التحصیل شده است. حتی برخی رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز که شاید روزگاری جزو دانشجویان دفتر تحکیم وحدت بوده‌اند، اکنون هم به نوعی با این دفتر ارتباط دارند. آنچه دفتر تحکیم وحدت اکنون مطرح می‌کند، ضرورت تحول در نظام است. نه تنها در عرصه داخلی، بلکه در عرصه مناسبات بین المللی.

## مناسبات با امریکا

آنچه که در ارتباط با امریکا مطرح است، باید با صراحت گفت، که جناح راست و ارتجاع مذهبی و متحدان بازاری آنها هیچ مخالفی با داشتن

از طرف دیگر، برای هر نوع عمل کودتائی به اغفال افکار عمومی نیاز است. در گذشته و در حوادث زمینه ساز کودتای کودتای ۲۸ مرداد، همه اسباب این اغفال افکار عمومی فراهم بود و از حزب توده ایران هم یک لولو ساخته بودند و مدام این مزخرفات را سرهم بندی می کردند که اگر توده ای ها سر کار بیایند زنها و دخترها را اشتراکی می کنند، خانه ها را اشتراکی می کنند و دین و ایمان مردم را می گیرند.

این بار، و در تدارک کودتا علیه جنبش کنونی مردم ایران، آن ابزارهای تبلیغاتی کودتای ۲۸ مرداد را، که سازمان "سیا" توسط گروه ایرانی "بدمان" سازمان داده بود در اختیار دارند، الا حزب توده ایران را که در صحنه نیست. بنابراین آنها بدنبال یک جانشین گشتند و بهترین را همین مصدق و ملی گرائی یافتند، با این تبلیغ که ملی گرائی مخالف دین است. اما، این تبلیغات برای تکمیل توطئه ها کافی نبود، چون مردم می بینند که امثال عزت الله سحابی که مسلمان معتقدی هم هست طرفدار مصدق است و یا کسان سالمندی مثل دکتر یدالله سحابی. ملی بودن که بی مذهب بودن نیست. مگر امثال حجت الاسلام اشکوری و یا آیت الله گلزاده غفوری که خیلی هم ملی هستند و از مصدق هم تعریف می کنند مسلمان نیستند؟

بنابراین شروع کردند به ماجرا آفرینی در مراسمی که ملیون واقعی ایران در سالگردهای مربوط به مشروطه، مرگ مصدق و از این نوع مراسم برپا می کنند. نمونه این امر را در مراسم امسال ۱۴ اسفند در دهکده احمد آباد شاهد بودیم. عده ای را از قبل در اطراف محل با چوب و زنجیر و کابل مستقر کرده بودند و در داخل جمعیت هم عده ای با سر دادن شعارهای تند مصدقی زمینه یورش به این جمعیت و این مراسم را فراهم کردند. در حالیکه همین مراسم دو سال پیش با حضور امیرانتظام برگزار شد و حادثه مهمی هم در آن روی نداد. در سال های قبل هم امثال داریوش فروهر آن را اداره می کرد و یا در آن شرکت می کرد و حادثه مهمی روی نمی داد. اما این بار، این مراسم به خاک و خون کشیده شد. یعنی حادثه های کوچکتر و یا شاید هم تمرینی برای آنچه که در همین تحصن اخیر دانشجویان اتفاق افتاد. به بهانه مقابله با مصدقی های باصطلاح بی دین، به این مراسم و مصدقی های نوظهوری که شعارهای تند طرفداری از مصدق سر می دادند حمله کردند، ولی هدفشان کشتن امثال مهندس سحابی بود که طرفدار حقیقی راه و رسم مصدق است.

بعد از این ماجرا، شروع کردند در تجمع های دانشجویی و بویژه تجمع های مربوط به دفتر تحکیم وحدت شعارهای مصدقی دادن، که نمونه اش در تجمع پارک لاله روی داد و به درگیری خونینی بین انصار حزب الله و دانشجویان ختم شد. همین کار را در تحصن اخیر دانشجویان هم کردند.

توطئه گران نمی توانستند بگویند امثال عباس عبدی مصدقی است و ضد دین. آنها نمی توانستند کسانی را که در مراحل مختلفی با آنها بوده اند، در جبهه بوده اند، در سپاه بوده اند، بازجو بوده اند، زندانبان بوده اند و خلاصه تا خیلی جاها با آنها بوده اند و امروز چشم و گوششان باز شده، خطشان را جدا کرده و در کنار مردم از جنبش تحول طلبی حمایت می کنند، اینها را بگویند ضد دین هستند. مثلا بگویند اکبر گنجی ضد دین است، آیت الله اردبیلی ضد دین است، کدیور ضد دین است، حجاریان مصدقی و ضد دین است. به همین دلیل گوشه چشم را به کسان دیگری نشان دادند. با کسانی مخالفت نکردند که تازه مصدقی شده بودند و یکبار و با موج سواری دو آتشه تر از امثال مهندس عزت الله سحابی طرفدار مصدق و ملی گرائی شده و این علم برداشته بودند. توطئه گران، اگر مشوق و سازمانده مستقیم این جریانات هم نبودند، حداقل با سکوت خودشان به این ماجرا پروبال دادند. به این ترتیب، تمام نشانه های تدارک آنچه که در جریان تحصن دانشجویان شاهدش بودیم، از قبل وجود داشت، فقط کافی بود با دقت مسائل و رویدادها را دنبال کرد تا این سر نخ ها را بدست آورد.

مثلا، همین آقای ابطحی، رئیس دفتر آقای خاتمی، در یک مصاحبه، که ما هم بخشی از آن را در راه توده شماره ۸۵ چاپ کردیم با صراحت و با اشاره به همین توطئه هشدار داده و گفته بود: «مصدق، مثل آیت الله مطهری، مثل علی شریعتی، مثل آیت الله طالقانی، خیلی هم محترم، اما بحث و مشکل امروز ما مصدق نیست». ایشان با زبانی که یک مقام مسئول می تواند بکار بگیرد گفته بود که این یک حقه تازه است و نباید در دام آن افتاد. متأسفانه به این هشدار امثال ابطحی هم نه در داخل کشور و نه در خارج کشور توجه نشد، در حالیکه بنظر ما امثال وی بی اطلاع حرف نمی زنند و می دانند در آن پشت ها، چه آشی را روحانیون مرتجع و غارتگران بازاری سر بار می گذارند!

دومین نکته و پرسشی که باید برای آن پاسخی پیدا کرد آنست که غرب، یا بهتر است بگوئیم امریکا و اروپا بصورت متحد موافق جنگ داخلی در ایران هستند؟ تضادهای منافع اروپا و امریکا در این ارتباط چه نقشی خواهد داشت؟ منطقه آشوب زده ای که ایران هم در آن واقع است، ظرفیت تحمل انفجار یک جنگ داخلی در ایران را دارد؟ چنین انفجاری، حداقل در حد یوگسلاوی قابل کنترل هست؟ به ترکیه و پاکستان و عراق و آذربایجان کشیده نخواهد شد؟

اینها سئوالات مهمی است که در این ارتباط مطرح است. فعل و انفعالات، مناسبات و قراردادهای امنیتی-نظامی در منطقه و در اطراف ایران، حضور و حتی استقرار پایگاه های نظامی امریکا، علاوه بر خلیج فارس، در آذربایجان، کردستان عراق و شهرهای نزدیک ایران در کشور ترکیه، همگی حکایت از تدارک یافتن پاسخ برای این سئوالات دارد. در واقع مردم ایران، اکنون روی مین نشسته اند، که ما نه تنها امیدواریم، بلکه معتقدیم همه باید تلاش کنند این مین ها کشف و خنثی شده و از آغاز یک جنگ داخلی در ایران جلوگیری شود.

**س:** بازگردیم به حوادث دانشگاه، جنبش دانشجویی و تحلیل های راه توده پیرامون آن ها. برای من بسیار جالب و قابل توجه بود وقتی در راه توده چند شماره پیش خواندم که شما درباره نقش مصدقی های تقلبی در جنبش دانشجویی هشدار داده بودید و در شماره ۸۵ راه توده نیز ضمن تکرار این هشدار، یورش به این جنبش و بویژه دفتر تحکیم وحدت را در همین تابستانی که طی می شود پیش بینی کرده بودید. اگر یادام باشد، این تحلیل با عنوان "جنبش دانشجویی، ماه های پر حادثه ای را در پیش خواهد داشت" در راه توده منتشر شده بود. حتی اشاره به عوامل ماجراجو در این جنبش کرده بودید که تحت عنوان دفاع از مصدق زمینه های تحریک آمیز این یورش را فراهم می کنند. واقعا شما نظراتان این است که یک ستون پنجم در جنبش دانشجویی حضور دارد؟ عوامل ساده لوح جنبش دانشجویی را به خشونت کشیدند؟ و یا این یک طرح بود از سوی کودتاگران؟

**راه توده:** ترکیبی از همه آنچه که شما بر شمردید در جریان بوده و هست. ببینید! از ۵-۶ ماه پیش مطبوعات جناح راست و ارتجاع شروع کردند به این تبلیغ که مصدق مسلمان نبوده و یک حرفی را هم از آیت الله خمینی در آورده و نقل می کردند که تأیید نامسلمانی مصدق است. با این تبلیغات زمینه ای را در میان توده مردم مذهبی و بویژه در میان روحانیون فراهم می کردند. در میان روحانیون هم این تبلیغات را به نقل از آیت الله خمینی دامن می زدند که مصدق به روحانیون سیلی زد. زمینه این تبلیغات هم این بود که گویا مصدق آیت الله کاشانی را از خود رانده بود و زمینه کنارگذاشتن روحانیون را فراهم ساخته و باعث کودتا شد. البته شما می دانید که این صرفا یک تبلیغ است، زیرا آیت الله کاشانی و اطرافیانش مثل دارو دسته فدائیان اسلام و روحانیون بد نامی مانند "شمس قنات آبادی" که مظفر بقائی از پشت صحنه هدایتشان می کرد خودشان زمینه ساز و تأییدکننده کودتا شدند. عده ای از روحانیون هم با مصدق و جنبش ملی تا پس از کودتا ماندند. الان هم عده کمی از این گروه دوم هنوز زنده و شاهند. شجره این دسته از روحانیون هم اکنون به امثال یوسفی اشکوری و کدیور رسیده است. در حقیقت آیت الله کاشانی و امثال فلسفی واعظ بیش از مصدق در بدنام شدن روحانیون آن دوران نقش داشتند و بسیار هم مقصرتر از مصدق در امر تدارک و وقوع کودتا بودند.

بهرحال، از چند ماه پیش این تبلیغات را جناح راست و مخالفان جنبش مردم در دستور کار خودشان قرار دادند. همین نکته در اظهار نظرهای آیت الله مهدوی کنی منعکس شد. می دانید که وی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری به بهانه جلوگیری از تکرار مشروطه به مخالفت با انتخاب خاتمی برخاست. **تکرار مشروطه هم از نظر ایشان و هم از نظر کسانی که حالا مصدق سبزی را دامن می زنند و از طرف دیگر بصورت تقلبی آن را تشدید هم می کنند، همین است که مثلا توطئه ای برای کنار زدن روحانیون در کار است. هرگز به این سنوالات هم پاسخ نمی دهند که خوب اگر چنین توطئه ای در کار است، شما چرا خودتان عده ای از روحانیون را کنار می زنید و به زندان می اندازید؟ پس بحث بر سر اینست که مبادا جنبش روحانیون مرتجع و وابسته به بازار را کنار بزنند، نه روحانیت راه و شما پیشدستی کرده اید و یورش به روحانیون طرفدار جنبش مردم را به زندان کشیده و کنار می زنید.**

به این ترتیب، می‌بینید که ارزیابی راه‌توده، که خیلی جلوتر از امثال آقای ابطی هم مطرح شد درست بود. توطئه‌کنندگان علیه جنبش مردم، مسئله مصدق و مصدقی‌ها و ملیون را تبدیل به محور کردند و به همین دلیل هم دیدید که بلافاصله پس از یورش به تحصن دانشگاه و فراهم ساختن آن تخریب و آتش سوزی چند ساعته در تهران، بلافاصله این آقای منوچهر محمدی را که این اواخر خیلی مصدقی دو آتش شده بود، گرفتند و آوردند در تلویزیون تا مثلا بگویند شورش و بلوای خیابانی کار مصدقی‌ها و ملیون بوده‌است. در این میان عده‌ای از ملیون شناخته شده، با سابقه و سالمند را هم دستگیر کردند.

**س:** جالب است که من در سه شماره پیش راه‌توده خوانده بودم و حتی در یکی، دو نشریه داخل کشور خواندم که هشدار داده بودند، آقایی با کت و شلوار خاکستری با شعارهای تحریک آمیز دارد جو را تخریب می‌کند و شما هم در یکی از شماره‌های راه‌توده نوشته بودید که با اسامی سازمانی متفاوت چنین می‌کنند. واقعا به نظر شما آقای محمدی و یارانش و یا آقای طبرزدی ارتباطاتی داشتند و یا صادقانه و یا ساده لوحانه در این بازی افتادند؟

**راه‌توده:** ببینید! ما اطلاعاتی نداریم که بگوئیم فلان کس مامور بوده و یا نبوده، از عوامل خودشان بوده و یا نبوده. این اتهام سنگینی است و طرح آن هم تا اسناد مشخصی نباشد نه صلاح است و نه درست. زیر این بار نباید رفت. چه ما که در خارج از کشور هستیم و چه آنها که در داخل کشور هستند. ما اعتقاد داریم ارزیابی را از روی عملکردها باید دنبال کرد. مسئله این بود و ما هم نوشتیم و هشدار دادیم که این حرکت‌های تند و تحریک آمیز نادرست است و یک عده‌ای در این دام افتاده‌اند جلو. این آقا را هم ما نمی‌شناسیم. همانطور که آن خانم بنی‌یعقوب هم از روزنامه خرداد با آقای شهناز، که امیدوارم نام ایشان را درست گفته باشم، مصاحبه کرده و همین رادیوی شما آن را پخش کرده بود، عنوان کرده بود، همین نکته مربوط به عملکرد ایشان را مطرح کرده و آن را به ضرر جنبش دانشجویی ارزیابی کرده بود. دوستان ما در آمریکا، به ما اطلاع داده‌اند که همین آقای شهناز، خودش هم طی تفسیری گفته است که نباید تمام جنبش دانشجویی را در یک نفر خلاصه کرد. ما در کنار مطالبی که در راه‌توده، در این ارتباط منتشر کرده‌ایم، با این دو ارزیابی هم که از رادیوی شما پخش شده موافقیم. ما اصلا نمی‌دانیم این آقای محمدی که یکبار سر و کله‌اش پیدا شده کیست و آن ۱۰-۱۵ یا ۲۰ نفری هم که دورش جمع شده بودند کیستند. حالا ببینید! در حالیکه تشکل اساسی دانشجویی همان دفتر تحکیم وحدت است و همه نیروی ارتجاع برای زدن آن بسیج شده، یکبار همه تبلیغات برای مدتی رفت روی آقای محمدی که از ایشان رهبر جنبش دانشجویان ساخته شود. یعنی اصل ماجرا را که دفتر تحکیم وحدت است رها کردند و به فراموشی سپرده شد و رفتند دنبال آقای محمدی. چرا؟ ایشان هم هر جا بلندگوی رادیوها بدستش رسید علیه دفتر تحکیم وحدت تبلیغ کرد. حتی در مصاحبه با همین رادیوی شما، بعد از دوشنبه ۲۲ تیر و سه شنبه ۲۳ تیر دفتر تحکیم وحدتی‌ها را متهم به یورش به دانشجویان در جریان حمله نیروهای انتظامی و بسیج و انصار حزب الله به تحصن کرد. شما یکبار دیگر نوارهای آخرین مصاحبه‌ایشان را گوش بدهید. واقعا تعجب آوراست. ایشان با اطمینان از حمله چماق بدستان دفتر تحکیم وحدت به جنبش دانشجویی سخن می‌گویند. در حالیکه می‌دانیم این یک دروغ بزرگ است و تمام این یورش در حقیقت هدفش متلاشی کردن دفتر تحکیم وحدت بود. این اظهارات، که ایشان با صدای گرفته و به قول خودش در حال فرار از پشت بام به پشت بام با رادیوی شما مطرح کرده و پخش هم شده چه معنایی دارد؟ یا دروغ‌گوست، یا بی‌اطلاع، یا مغرض و یا هدف‌های مشخصی را دنبال می‌کرده‌است. متأسفانه به دلیل عدم اطلاع مهاجرت از عمق مسائل و عمق واقعه، همین تبلیغات نادرست از دهان آقای منوچهر محمدی در مهاجرت پخش شد و عملا یورش واقعی و اساسی به دفتر تحکیم وحدت در سایه قرار گرفت و این بهترین فرصت برای ارتجاع و مخالفان تحولات بود. همین آقای محمدی در آخرین مصاحبه‌اش بشدت علیه تلاش دفتر تحکیم وحدت برای تشکیل شورای رهبری تحصن با انتخاب دو نماینده از هر دانشگاه و جلوگیری از تظاهرات خیابانی و بیرون رفتن دانشجویان از دانشگاه مطالب بسیار تحریک آمیزی را مطرح کرده که از رادیوی شما پخش شده‌است. ایشان، دفتر تحکیم وحدتی‌ها را متهم به کارشکنی، متهم به تفرقه افکنی، متهم به سازش با حکومت برای یورش به جنبش دانشجویان کرد. واقعا اینطور بود؟ واقعا، حالا که به گذشته بر می‌گردیم، حقیقت آن بود که آقای محمدی در آستانه دستگیریش در مصاحبه با رادیوی شما مطرح کرد؟ بیرون

رفتن از دانشگاه همسویی با توطئه‌گران بود و یا ماندن در دانشگاه و پذیرش نتیجه انتخابات شورای متحصنین؟

ما، این اظهار نظرها، این تحلیل‌ها و این ارزیابی‌ها را از ایشان شنیده و دیده‌ایم و نظرم را پیرامون عملکرد ایشان که حداقل نقش "پروکاتور" را برعهده داشت بیان داشته‌ایم. شاید هم به قول خودش می‌خواسته با حمله به دفتر تحکیم وحدت برای خودش مصونیت حکومتی ایجاد کند. این نکته‌ایست که در سفری که به اروپا و آمریکا کرده بود، پیش از بازگشت به ایران، در همین شهر فرانکفورت بعنوان یک باصلاح‌شگرد بدیع عنوان کرده بود. گفته بود حکومت با ما، تا وقتی که به دفتر تحکیم وحدتی‌ها حمله می‌کنیم کاری ندارد و به همین دلیل می‌توانیم بی‌دردسر به داخل کشور برگردیم و بخاطر مصاحبه‌هایی که در خارج کردیم تحت پیگرد و بازداشت قرار نگیریم. واقعا، نام این عقل کل را چه باید گذاشت؟ ۲۴ ساعت بعد از آن گزارش‌های تند و شعارهای تندی که در آخرین مصاحبه‌اش با رادیوی شما بیان کرد، رفت در تلویزیون، زیر عکس پسر شاه سابق نشست و آن حرف‌ها را زد و عملا کل جنبش دانشجویی را وابسته به خارج از کشور، ضد دین، حقوق بگیر خارج کشور، خط بگیر از خارج کشور معرفی کرد. ما امیدواریم از این پدیده یک درس گرفته شده باشد و از این پس، واقعیات همانگونه که هست در خارج کشور منعکس شود تا مهاجرین بدانند حقیقتا در داخل کشورشان چه می‌گذرد، تشکل‌های واقعی موجود کدام است، نیروها و توازن قوا کجاست، توطئه‌ها کدام است، نه آنکه ساخته و پرداخته‌های خودمان و آمال و آرزوهای خودمان را جانشین واقعیات کنیم و تحویل مردم بدهیم، چنانکه وقتی آوار فرود می‌آید همه خود را در مهاجرت غافلگیر شده احساس کنند. جنبش را خلاصه کنیم در یک فرد و هر روز گزارش عملیات انقلابی آقای منوچهر محمدی را پخش کنیم، که امروز این را گفت، فردا آن را گفت و آخر سر هم تا بازداشت شد، رفت جلوی دوربین تلویزیون و چیزهای دیگری گفت. حرف ما در این ارتباط این است!

**س:** روزنامه نشاط آقای شمس‌الواعظین هم در اولین واکنش نسبت به بیانیه وزارت اطلاعات و امنیت که مسئله منوچهر محمدی را پیش کشیده بود، نوشت که می‌خواهند با این جنجال و با طرح پرونده منوچهر محمدی، پرونده قتل‌ها و پرونده سعید امامی را در سایه قرار بدهند. شما هم چنین برداشتی دارید؟

**راه‌توده:** نه! ما چنین برداشتی نداریم، چون مسئله آقای منوچهر محمدی و پرونده او اصلا در سطح مقایسه با پرونده و ماجرای سعید امامی نیست. البته کل یورش به خوابگاه دانشجویان و حمله به تحصن و تسریع کودتا علیه دولت در ادامه و در ارتباط با پرونده قتل‌ها و رسیدگی به آن هست. البته پرونده آقای سعید امامی، فقط پرونده جاسوسی ایشان نیست، این پرونده ۲۰ سال جنایت است که تازه یک صفحه آن را ورق زده‌اند. این فقط چوبی است که در لانه مار کرده‌اند و این همه مقاومت و حادثه بدنبال خود آورده‌است. این آقای سعید امامی امروز که سر و کله‌اش پیدا نشده، ایشان با نام‌های مستعار مختلف در بازجویی‌ها، شکنجه‌ها، کشتارها و انواع جنایات و بعد هم به قول خود آقایان حکومتی در انواع شبکه‌های جاسوسی بین المللی سرش بند بوده‌است. و این تازه یک حلقه از رشته حلقه‌های بهم پیوسته این مسائل در جمهوری اسلامی است. همین آقا با نام مستعار "برادر موسی" در زندان اوین انواع شکنجه‌ها و بازجویی‌ها در کنار اسدالله لاجوردی و علیه سید مهدی هاشمی در پرونده‌ای که برای آیت‌الله منتظری ساختند شرکت داشته، در بازجویی از رهبران حزب توده ایران شرکت داشته، سازمانده شوهای تلویزیون مدار بسته زندان اوین بوده، سعیدی سیرجانی را زیر بازجویی کشته، اتوبوس نویسندگان را می‌خواسته به دره بیاندازد. قتل‌های سیاسی - حکومتی سال گذشته آخرین شاهکار ایشان بوده و یقین داشته باشید که طراح دستگیری امثال کدیور هم بوده، همانطور که نویسنده و طراح انتشار انواع بوتلن‌های محرمانه و ساختگی بوده و تیم نویسندگان مستقر در کیهان تهران هم در خدمتش بوده‌اند. این آقا اینست. چطور ممکن است مصاحبه‌های منوچهر محمدی بتواند پرونده سعید امامی را تحت تاثیر قرار بدهد و به حاشیه ببرد؟

ضمنا، به اطلاع شما برسانم که یک نشریه‌ای در ایران منتشر می‌شود بنام "پیام امروز" این نشریه زیاد مشهور نیست، اما گزارش‌های مستند و قابل توجهی را منتشر می‌کند. از جمله در آخرین شماره‌اش گزارشی دارد در باره همین حاج‌آقا سعید امامی. بسیار خواندنی است و راه‌توده نیز خلاصه‌ای از آن را در شماره ۸۶ منتشر کرده‌است. در این گزارش شما با گوشه‌های ناشناخته‌ای از فعالیت‌های سعید امامی آشنا می‌شوید که حتما

برایتان تازگی دارد. من پیشنهاد می‌کنم این مجله و این گزارش را تهیه کنید و حداقل بخش‌هایی از آن را برای شنوندگانتان بخوانید. واقعا پرونده سعید امامی و نفوذ عوامل جاسوسی تا مغز استخوان جمهوری اسلامی دنبال کردنی است.

**س:** این ماهنامه را اتفاقا من می‌شناسم و سردبیر آن نیز از دوستان من است. آقای عمید نائینی سردبیر این نشریه است و از دوستان خود من هم هست. حق با شماست مجله جالبی است و گزارش‌های جالبی را منتشر می‌کند.

**راه توده:** بله. در همین گزارشی که برایتان گفتم، برای اولین بار فاش می‌شود که سعید امامی بازجوی سعیدی سیرجانی بوده، نویسندگان سرشناس ایران را با چشم بند به وزارت اطلاعات می‌برده و آنها را تهدید به قتل می‌کرده‌است. جالب است که برای اولین بار فاش می‌شود که ماجرای بازداشت فرج سرکوهی در فرودگاه مهرآباد و سپس آن صحنه‌هایی که در فرودگاه مهرآباد با وی سازمان داده شد، همگی زیر نظر سعید امامی انجام شده بود و باز جالب‌تر اینکه، یگانه نویسنده‌ای که هنگام بازجوئی و جلسه اجباری نویسندگان با سعید امامی حق داشته‌است چشم بند خود را باز کند و چشم در چشم سعید امامی بدود، فرج سرکوهی بوده‌است. البته ما خیلی متعجبیم که چرا آقای فرج سرکوهی در این چندماه که مسئله سعید امامی طرح بوده، هیچ وقت درباره وی اظهار نظری نکرده و درباره شناختی که از سعید امامی داشته چیزی نگفته است. حتی موقعی که مسئله عکس او مطرح بود و هیچکس این عکس را در اختیار نداشت، وی می‌توانست آن را برای یک نقاش حرفه‌ای ترسیم کند تا طرح صورت سعید امامی تهیه شود، اما ایشان هیچیک از این کارها را نکرد!

باز هم توصیه می‌کنیم که این گزارش را به نقل از نشریه "پیام امروز" برای شنوندگانتان بخوانید تا در جریان بخش اندکی از نقش سعید امامی و پرونده قتل‌ها قرار گیرند.

می‌خواستیم بگویم که ماجرای منوچهر محمدی و شوهائی که حالا با شرکت او از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش می‌شود، هرگز نمی‌تواند پرونده قتل‌ها و سعید امامی را در حاشیه ببرد. ماجرای منوچهر محمدی را ما یک عملیات پروکاتوری می‌دانیم. ماجرائی که شاید با استفاده از جاه طلبی، سادگی و ساده لوحی این آقا ترتیب داده شده‌است. اتفاقا روزنامه نشاط هم همین اشاره را با لفظ تندتر و شاید هم بی‌ادبانه‌تری درباره منوچهر محمدی دارد. شما نگاه کنید! این آقا فیلم و عکس مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایی که در آمریکا کرده، برداشته با خودش برده به ایران و حالا در اختیار وزارت اطلاعات است و در تلویزیون این عکس‌ها و فیلم که خانم‌ها و آقایانی هم در آن شرکت داشته‌اند به نمایش می‌گذارد. اسم این عمل را واقعا چه می‌شود گذاشت؟ هیچ آدم عاقلی این عمل را می‌کند؟ حالا اگر هیچ حساب و کتاب دیگری هم در کار نبوده باشد، حداقلش ساده لوحی نیست؟ بهرحال، فکر نمی‌کنم ضرورت داشته باشد حالا این مسئله را اینقدر هم مهم تلقی کنیم و وارد جزئیاتش بشویم.

**س:** فوق‌العاده‌است. فقط به یک نکته می‌خواهم اشاره کنم و بعد برویم بر سر طرح شکست خورده کودتا. شما نگران وضع آقای امیرانتظام هستید؟ و بعد هم برویم بر سر طرح کودتا.

**راه توده:** در مورد ایشان، فقط ما تصور می‌کنیم، اگر در جریان اوج آدم‌ربائی‌ها و قتل‌های سیاسی اگر ایشان بیرون بود، خطر بیشتر تهدیدش می‌کرد. بهرحال حکومت مسئول مستقیم حفظ امنیت جانی وی در زندان است و هر بلائی که بر سرش در زندان بیاید، حتی اگر مرگ طبیعی هم به سراغ او بیاید مردم و جامعه جهانی آن را قتل در زندان تلقی خواهد کرد.

اما در مورد کودتا. ببینید آقای خدابخشیان! وقتی حکومتی و یا بخشی از یک جریان حکومتی با تمام نیرو به میدان می‌آید و موفق نمی‌شود، این جریان دیگر دستش را برای همگان باز کرده و همه را هوشیارتر از گذشته و قطعا مقاوم‌تر از گذشته می‌کند. البته ممکن است باز هم دست به عملیاتی بزنند، روزنامه‌های دیگری را هم مثل سلام ببندند اما اینها دردی را از آنها دوا نخواهد کرد و حریف جنبش هم نخواهند شد. دلیل اینکه باید منتظر ماجراجوئی‌های دیگر هم بود اینست که ما نشانه‌ای در آن طرف نمی‌بینیم که واقعیت جنبش و بحران عمومی جامعه را درک کرده باشند. اینها دارند نشان می‌دهند که فاقد هنر عقب نشینی‌اند. همین انتخاب

مجدد آقای کنی به دبیرکلی روحانیت مبارز و اظهاراتی که ایشان در آستانه این سمت و یا پس از آن درباره آزادی‌ها کرده نشان دهنده همین کند ذهنی در درک واقعیات جامعه نیست؛ البته، شاید در جمع روحانیت مبارز، ایشان یگانه فرد سیاسی باشد و بقول معروف در شهر کورها، آدم یک چشم پادشاه است. ما امیدواریم، نظرمان درست نباشد و واقع بینی، حتی در میان این دسته از روحانیون نیز جای خود را باز کند و مملکت از مهلکه یک جنگ خانگی و مذهبی نجات پیدا کند. ببینیم آقای کنی در بازگشت دوباره‌اش به دبیرکلی روحانیت مبارز چه خواهد کرد. حسابش را از مولفه اسلامی و مافیای بازار جدا خواهد کرد؟ و یا باز هم بر طبل خطر تکرار مشروطه خواهد کوبید و همان حرف‌های گذشته را تکرار خواهد کرد. اگر تجدید نظری در افکار و اعمالش نکنند، در واقع همان نقشی را ایشان برعهده گرفته و همانگونه و شاید هم به همان دلائلی به صحنه بازگشته که مهندس شریف امامی نخست وزیری را در سال انقلاب برعهده گرفت و به صحنه بازگشت!

**س:** حالا که بحث آیت‌الله کنی پیش آمد، می‌خواستیم بدانم شما همچنان و بعد از حوادثی که پیش آمد، هنوز اعتقاد دارید که یک طرح کودتائی شبیه ۲۸ مرداد در تهران به اجرا گذاشته شده بود و یا آنچه که اتفاق افتاد فقط یک هشدار بود به آقای خاتمی از جانب طبسی‌ها، کنی‌ها و بقیه همفکران و متحدان آنها؟

**راه توده:** ابتدا به اطلاع شما برسانم که شورای امنیت ملی یک مصوبه دارد که براساس این مصوبه، هرگاه تهران حالت فوق‌العاده به خود بگیرد از نظر امنیتی، اداره شهر و حفظ امنیت شهر به سپاه پاسداران سپرده می‌شود.

تا آنجا که ما اطلاع داریم، در آن سه روز اول تحصن دانشجویان که بعد از شبیخون به خوابگاه دانشجویان پیش آمد، در این شورا بحث جدی این بوده‌است که فوق‌العاده بودن شرایط اعلام شود تا سپاه کنترل همه جانبه تهران را بدست بگیرد. یعنی به همان هدفی برسند که در ابتدا و با حمله به کوی دانشگاه دنبال آن بودند و اساسا با همین انگیزه هم به خوابگاه حمله کرده بودند.

تا آنجا که گفته می‌شود و اطلاع در دست است، در این سه روز آقای خاتمی زیر این بار نرفته و گفته‌است که این یک تحصن مسالمت آمیز است و امنیت کشور در خطر نیست. دانشجویان خواست‌هایی دارند که باید مورد رسیدگی قرار بگیرد.

حتی مرور رویدادهای آن سه روز اول، کاملا نشان می‌دهد که شعارهای تند و تشویق به ماجراجوئی‌ها و تظاهرات خیابانی از ابتدا در تحصن دانشجویان دیده نمی‌شد، اما بتدریج این شعارها و تشویق به خروج از دانشگاه شروع شد. ما در اطلاعیه خودمان هم نوشتیم که گروه گروه افرادی که ریش خودشان را تازه تراشیده و پیراهن‌های سفید پوشیده بودند تا شکل دانشجویان داشته باشند از ماشین نیروهای انتظامی و امنیتی در اطراف دانشگاه پیاده شده و به جمع تحصن‌کنندگان می‌پیوستند. بنظر ما، این افراد نقش مهمی در تشویق تظاهرات خیابانی، شعارهای تند و ماجراجویانه و سرانجام هم در ماجراجوئی‌های خیابانی داشتند. یعنی فراهم کردن زمینه همان خواستی که در شورای امنیت مطرح بود؛ یعنی اعلام حالت فوق‌العاده و سپرده امور به دست سپاه پاسداران. یعنی برکناری عملی دولت و رفتن به سوی یک حکومت نظامی و فرمانداری نظامی. فرماندهانی هم که این شورا را تشکیل می‌دادند قطعا تعدادیشان همانهایی بودند که نامه به خاتمی را نوشته و به وی هشدار داده بودند. که البته این نامه را هم خودشان نوشته بودند، بلکه به خواست آیت‌الله موحدی کرمانی، نایب رئیس مجلس و نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران و قلم حسین شریعتمداری، سرپرست کیهان نوشته شده بود و تصمیمی بود که در ستاد کودتا گرفته شده بود.

شما حتما اطلاع دارید که در دو روز گذشته دفتر تحکیم وحدت یک کنگره سراسری برگزار کرد و چهار اتوبوس از شهرستان‌ها نمایندگان آنها را برای این منظور به تهران آورد. این کنگره نیمه علنی، نیمه مخفی برگزار شد. این کنگره قطعنامه‌ای دارد که در یک بند آن با صراحت آمده‌است، که تهران را همان‌هایی به آتش کشیدند که به کوی دانشگاه و به خوابگاه دانشجویان حمله کرده بودند. همین دانشجویان اعلام کرده و در نشریات داخل کشور هم منتشر شده که ۷ نفر از حمله‌کنندگان به کوی دانشگاه و حتی چند نفر از کسانی که شعارهای تند و تحریک آمیز می‌دادند را دستگیر کرده و تحویل نیروهای انتظامی داده‌اند. از جیب این افراد کپسول گاز اشک‌آور و چاقو بیرون آورده‌اند، اما هیچ واکنشی مقامات قضائی و انتظامی درباره این اخبار از خودشان نشان نمی‌دهند. بنابراین مسائل پنهان



نمانده و افشای آنها شروع شده است. بنابراین، موتور شورش این عوامل بوده اند، حالا بعید نیست و حتما هم عده ای از دانشجویان خشمگین و هیجان زده به خیابان ها سرازیر شده اند و حتی ممکن است چند حقله لاستیک را هم برای خنثی کردن گاز اشک آور آتش زده باشند، اما مخربین واقعی کیوسک های تلفن، حمله کنندگان به مغازه ها و سردهندگان شعارهای ریک و زشتی که حتی تکرار و ذکر آنها را در شان برنامه شما و خودم نمی دانم، اینها همه کار همانهایی بوده که به صفوف متحصنین نفوذ کرده بودند و بعد هم در خیابان ها به دوستان انصار حزب الله و بسیجی خودشان با چوب های یکدست و متحد الشكل به جان دانشجویان افتاده بودند پیوسته بودند. کدام دانشجویی می خواسته و یا می خواهد سینما را آتش بزند؟ کدام دانشجویی می خواسته روزنامه ها را آتش بزند؟ دانشجویی رود روزنامه صبح امرز را آتش بزند؟ شما می دانید که هنوز در اطراف این روزنامه ها کیسه های شن وجود دارد، مثل سنگر محافظ، چون برخی از گردانندگان این روزنامه ها می دانسته اند طرح حمله به آنها وجود دارد! می دانسته اند که پس از حمله به روزنامه ها می خواهند اعلام کنند خشم دانشجویان علیه کیهان، دامن مثلا صبح امروز و خرداد و نشاط را هم گرفت! یعنی مثلا بدست دانشجویان همان کاری را بکنند که الان مدت ها است می خواهند علیه این روزنامه ها کرده و آنها را تعطیل کنند و چند نفری از مسئولین این روزنامه ها را هم اگر بتوانند در همین بلوا از بین ببرند. و لابد فردای شورش و امنیت که سپاه برقرار کرده اعلام کنند مثلا عبدالله نوری زیر دست و پا له شد! مگر یادتان نیست که به داخل همین روزنامه خرداد، آقایان محفلی ها و دوستان سعیدامامی ها و انصار حزب الله بمب انداختند و قسمتی از ساختمان آن را به آتش کشیدند و تخریب کردند! یا اینکه بازار را آتش بزنند! بازار را خودشان می خواستند به آتش بکشند تا روز بعدش نیروی تظاهر کننده علیه دانشجویان را بتوانند فراهم کنند و حمایت آنها را از برقرار حالت فوق العاده در کشور بگیرند!

## بحران در روحانیت شیعه

ما، در شماره ۸۵ راه توده نامه ای را از منابع مطلع داخل کشور چاپ کرده ایم. این نامه در صفحه ۵ این شماره چاپ شده است. من به شما توصیه می کنم آن را یکبار دیگر مرور کنید و در صورت امکان شنوندگانتان را هم در جریان آن بگذارید. این نامه در فشرده ترین جملات، حاصل کنکاش و دقت نظر یکی از مطلع ترین محققین داخل کشور است و در آن به بحران در میان روحانیون شیعه، دلایل تمرکز شیعه در ایران و از همه مهم تر، نگرانی روحانیون حوزه ها درباره کوچ مرکزیت شیعه از ایران اشاره شده است. یعنی همان نکته مهمی که بصورت نگرانی از عملکرد روحانیون فعلی حاکم، از سوی امثال آیت الله منتظری و اردبیلی و صانعی به اشکال مختلف مطرح می شود. بنابراین، بحران بسیار جدی در خود روحانیت وجود دارد که بازتابش را در همین انتخاب اخیر دبیرکل برای مولفه اسلامی دیدیم. من باز هم به شما توصیه می کنم آن نامه رسیده را از شماره ۸۵ راه توده برای شنوندگانتان بخوانید. ما باید از جهات مختلف با بحران همه جانبه جمهوری اسلامی آشنا شویم تا بتوانیم نه تنها اوضاع را ارزیابی دقیق بکنیم، بلکه بر حوادث با موضع گیری های آگاهانه و واقع بینانه خودمان تاثیر بگذاریم.

**س:** شما می دانید که یک تزی در سال های اخیر مطرح بوده است و آن این که ارتش شاه با اعلام بی طرفی، در واقع شکست خودش را از پیش تضمین کرد. حالا، سپاه پاسداران که خود را یک نیروی نظامی - مردمی می داند با چه بهانه ای در صحنه حاضر می شود و جلوی مردم می ایستد؟ آیا آنها می خواهند ادای ژنرال های پاکستان را در بیاورند و یا به همان بهانه هایی متوسل شوند که ارتش ترکیه متوسل می شود و مثلا برای حفظ امنیت و دفاع از دمکراسی کودتا می کند. آیا سپاه پاسداران می تواند افکار عمومی جهانی و افکار عمومی ایران را به سود دخالت در امور سیاسی ایران جلب کند؟

**راه توده:** ما، پیش از آنکه به افکار عمومی جهانی بیاندیشیم، باید افکار عمومی خود مردم ایران را در نظر بگیریم. افکار عمومی ایران، سپاه پاسداران را هنوز یک ارتش نمی شناسد، آن را نیروی نظامی می شناسد که بدنه آن با مردم پیوند دارد. این نکته ایست که شما هم بدرستی اشاره کردید. واقعا سپاهی که می گوید من نیروی نظامی مردمی هستم با افکار عمومی مردم چه می خواهد بکند؟ حتی همین نیروی بسیج هم این مشکل را دارد، زیرا یک سرش در محلات به مردم وصل است، حالا بگذاریم از اینکه فساد در همین بسیج محلات هم خودش بیداد می کند و پایگاه مردم آن بسیار ضربه دیده، اگر نگوئیم از بین رفته!

اما، برویم بر سر موضع و عملکرد فرماندهان سپاه و نه بدنه سپاه، چون این بدنه با آن سر اکنون همخوانی ندارد و یکی از دلایل عدم موفقیت کودتا و ترس از کودتا هم همین است. یعنی رویارویی بدنه سپاه با فرماندهان آن. شما می دانید و در مطبوعات داخل کشور هم اشاره شده است، که حدود ۷۰ تا ۸۰ درصد همین سپاه پاسداران در انتخابات دوم خرداد به آقای خاتمی رای داده است. وقتی بسیج و سپاه را سعی می کنند در کنار هم وارد میدان کنند، یکی از دلایل همین ترس از بدنه سپاه است و داشتن یک نیروی دیگر برای مقابله با این بدنه!

اما این سر، که به نظر ما در دریای فساد حاکم و جاری در جمهوری اسلامی غرق شده، از سال، تصور می کنم ۱۳۶۹ یا ۱۳۷۱ مستقیما و رسما در کار تجارت آلوده شده است. این آلودگی را مولفه اسلامی و بازاری ها بوجود آوردند تا این فرماندهان را در کنار خود حفظ کنند و آن را

بنابراین نپذیریم که دانشجویان شورش کردند و در شورش ها و تخریب ها سهم داشتند. این درست است که در مرحله اول توانستند بخشی از دانشجویان را با خودشان همراه کنند و از دانشگاه به خیابان بکشند، اما بلافاصله خودشان برای تخریب دست به کار شدند و برای این کار آموزش هم دیده بودند. اتفاقا، بلافاصله همین دانشجویان را هم در مرحله اول زدند و دستگیر کردند، چون در کنار دستشان بودند و شناسائی هم شده بودند. به موجب این اطلاعات و بررسی حوادثی که روی داد، آنچه که در جریان حمله به کوی دانشگاه و شورش های خیابانی انجام شد، یک طرح کودتائی، شبیه کودتای ۲۸ مرداد بود که گام به گام به اجرا گذاشته شد، اما نتوانست موفق شود. اما تکرار آن به شکل و شمایل دیگری منتفی نیست. مگر در سال ۳۱ شکست نخوردند، مگر در ۲۵ مرداد ۳۲ ناکام نماندند، اما باز هم ادامه دادند تا سرانجام در ۲۸ مرداد ۳۲ موفق شدند. البته، ما چنین موفقیتی را در شرایط کنونی، با آگاهی و روحیه مقاومت عمومی مردم بسیار بعید می دانیم. اما این تصور و برداشت ماست، ارتجاع کور است و غارتگر طماع. طمع کور بسختی قابل کنترل است!

**س:** شما در یکی از مطالب شماره ۸۶ راه توده نوشته اید که قصد داشتند پس از اعلام حالت فوق العاده، انتخابات مجلس را برای شش ماه به تعویق بیاندازند. فکر می کنید، این زمان را برای قلع و قمع و پاکسازی و دستگیری ها احتیاج داشتند تا بعد با خیال راحت یک انتخاباتی را سرهم بندی کنند؟

**راه توده:** بله، قطعاً! آنها به این فرصت احتیاج داشتند تا به بهانه حفظ امنیت عمومی و سپرده شدن کشور بدست نیروهای انتظامی، سپاه و دادگاه های ویژه، اولاً جلوی پخش اخبار را بگیرند، چند روزنامه ای را تعطیل کنند و دادگاه هایی را برای محاکمه های سریع تشکیل بدهند. بعد از شش ماه هم، حالا می توانستند دبه درآورند که از حالت فوق العاده بیرون بیاییم یا نه و اساسا انتخاباتی لازم هست؟

**س:** در همین ۶ ماه، این فرصت هم فراهم نمی شد که آیت الله یزدی سرگرایش بماند و از قوه قضائیه نرود؟

**راه توده:** این هم یکی از نکات بود. شما می دانید که ایشان با یک اکثریت شکننده به دبیرکل روحانیت مبارز انتخاب شده بود، اما با اعتراض های جدی روبرو شد و دو جناح حاضر در روحانیت مبارز با هم تفاهم کردند و رفتند آقای کنی را آوردند به جای آیت الله یزدی. در نتیجه

می‌دارند زیر پوشش انواع توطئه‌ها پیش می‌برند. نمی‌توانند مانند شیلی یک شبه با توپ و تانک پایتخت را قبضه کنند و دولت تشکیل بدهند. تازه آن دولتی که با کودتای سپاه تشکیل شود خود به خود در خودش با تضاد روبروست. تضاد بین نظامی‌هایی که کودتا کرده و یا سهم مهمی در کودتا داشته‌اند و روحانیونی که می‌خواهند روی شانه‌های آنها نشستند و حکومت کنند. تضاد بین سران غارتگر بازار و موفله اسلامی با فرماندهانی که دیگر نمی‌توانند بعنوان ابزار دست آنها عمل کنند، بلکه خودشان مدعی قدرت و بازگرداندن قدرت هستند. شما به تاریخ مراجعه کنید. تضاد دربار شاهنشاهی با سپهبد زاهدی و تیمور بختیار، که هر کدام خودشان را ناجی ایران می‌دانستند و دربار را نالایق. تضاد بین شعبان جعفری‌ها که خود را "شعبان تاج بخش" لقب داده بودند با کارگزاران سیاسی-حکومتی دربار.

## گفتگوی دوم - درباره حوادث کوی دانشگاه

گفتگوی دوم، در تاریخ ۱۰ مرداد انجام و در همین تاریخ نیز از رادیو ایران پخش شد. در فاصله دو گفتگو، که یک هفته را در بر گرفته‌است، مسائل بیشتری در ایران مطرح شد و افشاگری‌ها پیرامون حمله به کوی دانشگاه و تحصن دانشجویان با جزئیات بیشتری در مطبوعات داخل کشور انتشار یافت. به این نکات نیز در این گفتگو اشاره شده است. در دومین گفتگو، مسائل عام‌تر جنبش عمومی مردم ایران، خطرات جنگ داخلی، دخالت خارجی در ایران، دو اظهار نظر رهبر و ریاست جمهوری و ... مطرح شده‌است و نقطه نظرات راه‌توده پیرامون این مسائل طرح شده‌است.

**س:** خرسندم که دوبار و پس از یک هفته می‌توانیم با هم گفتگو کنیم و مسائل را پی بگیریم. در فاصله یک هفته‌ای که از گفتگوی رادیویی ما می‌گذرد، پرسش‌های زیادی رسیده‌است. محور اساسی بسیاری از این پرسش‌ها، سرانجام جنبش دانشجویی در ایران است. از جمله اینکه هدایت و رهبری جنبش دانشجویی چه کسانی برعهده دارند؟ چه کسی نقش هدایت کننده را در آن شش روز پر حادثه ایفاء کرد؟ دخالت اپوزیسیون خارج کشور در انعکاس، بازتاب و حتی شتاب در برقراری هر نوع ارتباط ممکن با گروه‌های دانشجویی نقشی در بهانه‌یورش به آن داشت؟ ماهیت جنبش چیست؟ اجازه بدهید گفتگوی امشب را با پرسشی در همین زمینه شروع کنیم. آیا چپ‌روی و یا راست‌روی در ۶ روزه تحصن اپوزیسیون نقش داشت؟ آیا سیاسیون و اپوزیسیون نتوانستند ماهیت و جنس جنبش را درک کرده و نقش تاثیرگذاری را برعهده بگیرند؟

**راه‌توده:** من هم اعتقاد دارم که درباره نقش اپوزیسیون داخل و خارج کشور در رویدادها باید صحبت کرد و نقاط ضعف و قوت را بازشناخت. آنچه که در ارتباط با حوادث اخیر می‌توان گفت، اینست که هنوز در میان اپوزیسیون -حتی در داخل کشور- و سیاسیون، هنوز یک شناخت دقیقی از جنبش وجود ندارد و به همین دلیل اپوزیسیون قادر نیست یک ارزیابی روشنی نسبت به آینده داشته باشد، تا وقتی حوادث اتفاق می‌افتد بتواند یک نقش فعال و مثبتی را ایفاء بکند؛ حتی نقشی در حد توصیه کننده، هشدار دهنده، اگر نگوئیم هدایت کننده و رهبری کننده! به همین دلیل است که در سال‌های اخیر، عمدتاً، بویژه طی دو سال بعد از انتخابات ریاست جمهوری، با آنکه بعد از شکست سیاست تحریم، گفتند و نوشتند که تلنگر ۲۰ میلیونی خورده‌اند، درس‌هایی گرفته شد، اما مجدداً بر سر یکی از گذرگاه‌های این دو ساله مقاومت در برابر تحولات، یکبار دیگر غافلگیری پیش آمد. شما توجه کنید رهبران اپوزیسیون و رهبران سیاسی خارج از

حافظ منافع غارتگرانه خودشان بسازند. نظیر همان کاری که در پاکستان شده‌است و ژنرال‌ها سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ هم هستند. بعد از فوت آیت‌الله خمینی، برای این فرماندهان یک شرکت سهامی درست کردند بنام "پیشگامان سازندگی"، اما کار این شرکت سازندگی نبود و نیست، بلکه تجارت است. در حقیقت آنها "پسگامان" تجارت بودند که سران بازار و سرمایه‌داری تجاری ایران دم آنها را به دم خودش گره زد تا حاکمیت خودش را به زور سرنیزه هم که شده حفظ کند. یعنی از خوان یغمائی که گسترده بودند، لقمه کوچکی را هم جلوی این فرماندهان انداختند و باصطلاح پاداش جنگ را بهشان دادند. این را بدنه این سپاه هم می‌داند و به دشواری می‌توان باور کرد که آنها دنبال یک مشقت فرمانده تاجرپیشه راه بیافتند. باز هم تکرار می‌کنم که این بسیج را با اطلاع از همین نقطه ضعف مدام تقویت می‌کنند. البته، همه فرماندهان عضو این شرکت سهامی نیستند و قطعاً عده‌ای سرشان بی‌کلاه مانده‌است. خبر تاسیس این شرکت با کمک مالی حساب بانکی رهبر همان موقع هم بصورت بسیار کم رنگ در برخی مطبوعات داخل کشور منتشر شد و ما هم در راه‌توده منتشر کردیم و بارها نیز آن را در تفسیر و تحلیل‌های خودمان ذکر کرده‌ایم. این شرکت، که قطعاً فقط یک نمونه از این آلودگی فرماندهان سپاه است، با تاکید بر موافقت مقام رهبری با تاسیس آن، راه افتاد و معلوم نیست در این سال‌ها چه کرده و کارش تا کجاها رسیده‌است. بهانه اولیه، البته آن بود که این شرکت برای سازندگی مناطق جنگ‌زده فعال خواهد شد. در ابتدا از آن پول‌هایی که دولت هاشمی رفسنجانی از بانک جهانی و صندوق بین الملل قرض گرفته و به جیب تجار و دلال‌ها و بازاری‌ها ریخته بود، بخشی هم از طریق این شرکت و شرکت‌های مشابه آن به جیب این فرماندهان ریخته شد. حتی وزارت اطلاعات و امنیت هم در این شرکت و شرکت‌های مشابه فعالیت دارد و تجارت و دلالی یکی از عرصه‌های فعالیتش است. این امر در همین مجلس و در جریان قتل‌های سیاسی-حکومتی مطرح شد، اما خیلی زود سرو صدایش را خوابانند.

بنابراین ورود این فرماندهان به صحنه سیاسی و همراهی با طرح‌های کودتائی موفله و بازار و ارتجاع مذهبی، در حقیقت دفاع از منافع است که دارند و پولی است که در این سال‌ها، از راه تجارت و در ائتلاف با بازاری‌ها پارو کرده‌اند. این را بدنه سپاه می‌داند و حداقل به همین دلیل هم که شده با تحولات موافق است.

حرف جدی را باید جدی زد. ما می‌گوئیم علی‌رغم همه سخنرانی‌ها و تهدیدهای فرماندهان سپاه و شخص آیت‌الله موحدی کرمانی، که فتوای اصلاح بودن ناطق نوری را صادر کرده بود، بدنه سپاه به اصلی که خود تشخیص داده بود رای داد نه به ناطق نوری.

همین است که آن نامه فرماندهان سپاه، بیش از همه با واکنش در بدنه سپاه روبرو شده‌است. این نکته‌ایست که در مصاحبه همین آقای محسن رضائی، فرمانده سابق سپاه و دبیرتشخیص مصلحت نظام هم منعکس است. سخنرانی و عقب نشینی فرمانده سپاه و اعلام حمایتش از نهاد ریاست جمهوری و در باره این نامه، ناشی از همین نکته‌است. حتی کار به جایی رسیده که حالا دیگر کی بود؟ کی بود؟ راه انداخته‌اند. یکی می‌گوید من نمی‌دانستم مضمونش چیست، دیگری می‌گوید من امضاء نکرده بودم، یکی دیگر ابراز پشیمانی می‌کند و حالا هم درآورده‌اند که اصلاً نامه مهر و امضای سپاه نداشته! لابد پس فردا هم خواهند گفت اصل آن جعلی بوده‌است.

### قدرت و اختیارات "رهبر"

نکته جالب دیگری که در این ماجرا نهفته‌است، میزان قدرت و اختیارات و باصطلاح اشراف رهبر و مثلاً ولی فقیه بر نیروهای نظامی است. این ماجرا نشان داد که دست‌های دیگری رهبری را در اختیار دارند و از روی سر آقای رهبر، فرماندهان سپاه را مثل مهره‌های شطرنج به کار می‌گیرند، و قطعاً یک روز هم اگر بخواهند علیه همین ولی فقیه که می‌گفت همه باید در ایشان ذوب شوند بکار خواهند گرفت.

مشکل سپاه برای پیروزی در یک کودتا، همان مشکل جناح بازار-ارتجاع برای کودتاست. یعنی مقاومت مردم و بویژه مقاومت بدنه سپاه و مشروعیتی که این نیروی نظامی، بعنوان یک نیروی نظامی-مردمی برای همیشه از دست خواهد داد. به همین دلیل است که هر گام کودتائی که بر

کشاندن تهران نقش داشت؟ و یا بنویسد که اپوزیسیون و رادیوهای فارسی زبان در مسالمت آمیز برگزار شدن تحصن نقش داشت و این را یک جرم و دخالت مخرب معرفی کند؟

خیر، برخلاف این انتظار داشتند و تا حدودی هم به آرزوی خودشان رسیدند. مثلا از عملکردهای امثال همین آقای محمدی توانستند خوب استفاده تبلیغاتی بکنند. آنها توانستند عملکردهای ماجراجویانه یک اقلیت را به حساب همه جنبش دانشجویی بگذارند و حالا با ترتیب دادن شوهای تلویزیونی تخریب ها و آتش سوزی ها را که خودشان مشوق و هدایتگر و سازماندهنده آن بودند از این طریق به گردن دانشجویان بیاندازند و کسانی مثل منوچهر محمدی را هم بعنوان شاهد بیاندازند جلوی در حالیکه همین شخص و اشخاص مشابه او هم نقش تعیین کننده در آشوب ها نداشته‌اند، اما فعلا تبلیغات را اینطور توانسته‌اند راه بیاندازند. به این ترتیب می‌خواهم بگویم که آنها شورش را می‌خواهند به حساب اپوزیسیون بگذارند نه توصیه به برخورد مسالمت آمیز را، نه توصیه به گذار مسالمت آمیز را.

فکر نمی‌کنید آنها که مسئله را اینطور طرح می‌کنند که گفتید، بیشتر بدنبال یک توجیه می‌گردند. به نظر ما، این همان سیاست تخریم انتخابات ریاست جمهوری است که بصورت عدم درک جنبش مردم ایران، در اپوزیسیون ریشه‌های قوی دارد و باید همه چاره‌ای برای آن بیاندیشیم.

**برای اولین بار می‌خواهم به مسئله‌ای در همین ارتباط اشاره کنم. ما، بعد از ظهر روز دوشنبه، یعنی یک روز قبل از تظاهرات خیابانی و یورش که بعد از ظهر سه شنبه به تحصن دانشگاه شد، اطلاع پیدا کردیم که در یکی از ضلع‌های دانشگاه تهران که تحصن در آن جریان داشت، تابلویی را با امضای حزب ملت ایران بالا برده‌اند، که مضمونش "مرگ بر سلطنت خامنه‌ای" بود. همان شب تلاش بسیار کردیم که با یکی از آقایان حزب ملت ایران تماس گرفته و مسئله را جویا شویم و واقعا بدانیم این شعار حزب ملت ایران، آنها در داخل کشور است؟ متأسفانه آنشب علیرغم همه تلاشی که کردیم موفق نشدیم. صبح بسیار زود سه شنبه بالاخره این تماس با دفتر اروپایی حزب ملت ایران برقرار شد و مسئله با مسئول این دفتر که با ایشان آشنائی نسبتا قدیمی هم داریم درمیان گذاشتیم. ایشان با صراحت گفت که به ما هم چنین اطلاعی رسیده‌است و با رهبری حزب در تهران تماس گرفتیم. آنها گفتند که این تابلو و این شعار مال ما نیست و به همین دلیل هم بعد از مدتی آن را جمع کردند. ما، به ایشان گفتیم و پرسیدیم که چرا همان لحظه، یعنی دیشب و یا همین حالا، یعنی صبح سه شنبه که هنوز یورش شروع نشده بود، اطلاعیه نمی‌دهید و این مسئله را روشن نمی‌کنید؟ چرا نمی‌نویسید که عوامل نفوذی در تحصن دانشگاه بنام حزب ملت ایران شعارهایی اینگونه را می‌نویسند و سردست بلند می‌کنند.**

این را بعنوان یک نمونه برای شما گفتم، تا تاکید بر ضرورت نقش پیشتازی اپوزیسیون اشاره کرده باشم. بر ضرورت حرکت و عمل پیش از وقوع حادثه، نه بعد از وقوع حادثه. مثلا ما هیچ بعید نمی‌دانیم که این تابلو را بنام حزب ملت ایران بلند کرده و از آن عکس هم گرفته باشند تا بعدا بعنوان یک مدرک از آن استفاده کنند و بروند رهبران حزب ملت ایران را بگیرند. متأسفانه، اکنون رهبران حزب ملت ایران در زندان بسر می‌برند و این امکان را ندارند که خودشان در مورد این توطئه‌ها توضیح بدهند، اما خودمانیم، اگر اطلاعیه‌ای را که گفتم همان بعد از دو شنبه و یا صبح سه شنبه داده بودند و ماجرا را افشاء کرده بودند، اکنون وضع برای آنها به گونه دیگری نبود؟ آنها با مدرک کتبی، خود شاکی انصار حزب الله و عوامل نفوذی دیگر نمی‌توانستند بشوند که با جعل نام حزب آنها شعارهای عجیب و غریب داده‌اند؟

حرف ما اینست: حرکت باید در لحظه و پیش از وقوع رویدادها باشد. این رمز بقای یک حزب سیاسی، یک اپوزیسیون فعال و یک همگام جدی جنبش است! سیاست روشن، به صراحت بیان نیازمندانست. این آقای محمدی هم که در شوها مدعی تماس با همه عالم و آدم شده‌است و اگر به همین ترتیب ادامه یابد، لابد فردا مدعی می‌شود که با کره ماه هم تماس داشته‌است.

و یا شما نگاه کنید! بعد از آنکه آقای منوچهر محمدی آمده به تلویزیون و حکومت از زبان او می‌خواهد مجوز یورش به نهضت آزادی را بگیرد، نهضت آزادی بیانیه داده و هر نوع ارتباط خود را با ایشان تکذیب

کشور و بعضا داخل کشور در رویدادهائی که شاهدش هستیم، عمدتا نقش تفسیری و ژورنالیستی ایفاء می‌کنند. یعنی، حادثه‌ای روی می‌دهد، حادثه‌ای مربوط به جنبش و آنها بعدا به تفسیر و تحلیل آن می‌پردازند؛ نه آنکه از قبل به استقبال حوادث بروند و حدس بزنند و یا بتوانند یک نقش هدایتگری را داشته باشند. در ارتباط با همین تحصن هم، همین وضع پیش آمد. یعنی، اپوزیسیون نتوانست، یا نخواست و یا به هر دلیل دیگری از چپ تا راست - در آن روزهای اوج تحصن یک رهنمود مشخص و واقعی بدهد و یا یک توصیه‌ای معینی به جنبش بکند و یا یک زبان مشترکی پیدا کند و حرفی بزند که حالا ممکن است آن حرف چندان هم جدی گرفته نشود در آن لحظه، اما بعد از مدتی ببینند که درست می‌گفت آن جریان. مثلا، شما ببینید! در طول این تحصن هرگز وجود ندارد جمله‌ای، بیانیه‌ای، سرمقاله‌ای، اعلامیه‌ای، مصاحبه‌ای، حتی توسط مصاحبه‌کنندگان پرسشی هم در این ارتباط با افرادی که با آنها در داخل کشور تماس گرفته شد، خطاب به دانشجویان متحصن مطرح نشد که آقا حالا می‌شود زیاد هم توقع نداشت، آنچه را بدست آورده‌اید تثبیت کنید در این مرحله، تا ببینیم در مراحل دیگر و در گام‌های آینده چه می‌توان کرد. بحثی از توازن قوا و نیروها در میان مطرح نمی‌شود. گفته نمی‌شود که رسم مبارزه هرگز همه چیز یا هیچ چیز نیست. این نیست که ما سازش نمی‌کنیم، این نیست که هر چه را گفتند و قبول کردند و یا دادند، بلافاصله باید بیشتر از آن را طلب کرد و این را آنقدر ادامه داد، تا یکباره هر توافق و تفاهمی درهم بریزد. هیچکس نگفت که این رسم مبارزه و تحصن و اعتصاب نیست. کسی نگفت که گام به گام باید پیش رفت. هیچکس اینطور عمل نکرد. همه فکر کردند که یک موج بزرگ انقلابی آغاز شده و هر کسی که کوتاه بیاید دیگر انقلابی نیست و او هم باید هیزمی در این تنور بیاندازد تا مبادا غیر انقلابی معرفی شود. شما مرور کنید بیانیه‌ها و اعلامیه‌هایی که در آن روزها صادر شد تا بیشتر متوجه شوید ما چه می‌گوئیم. تقریبا در تمام اعلامیه‌ها، از شعارها و ادبیات انقلابی استفاده شد و بر آتش خشم کور دمیده‌شد. تفاوت نمی‌کند، از چپ تا راست. یکی نوشت "بادبان‌ها را بکشید"، دیگری نوشت "شعبور انقلاب را شنیده‌است" و همینطور بروید جلو. پس کجا شد آن تجربه‌های گذشته، کجا رفت آن درس‌هایی که گفته شد از انتخابات دوم خرداد گرفته شد؟ بر سر شعارها و تفسیرهای ضرورت گذار مسالمت آمیز چه آمد؟ کسی در آن روزها به این حرف‌ها کاری نداشت و هر کس با اسب سرکش خیال خودش راند.

خب! شد آنچه که می‌دانیم شد. حالا، باز هم مثل تحریم انقلابی انتخابات ریاست جمهوری و شکستی که از این اشتباه خورده شد، یکبار دیگر سروکله مفسران و تحلیل‌گران بعد از رویدادها پیدا شده‌است. یکی می‌گوید باید فلان کار را می‌کردیم، اگر آن روزها جنبش اینطور می‌کرد، آن طور می‌شد و از این نوع تفسیرها. کسی در لحظه حادثه به خودش جسارت نداد که با صراحت بگوید این مسیر غلط است و آن مسیر درست. البته، باید انصاف داشت و گفت که یگانه کسی که مصاحبه‌ای کوتاه کرد با نشریات داخل کشور و نسبت به ماجراجویی هشدار داد، مهندس عزت الله سحابی بود، ولی در هشدار باش ایشان هم، هیچ توصیه و رهنمود عملی وجود نداشت. کسی نگفت که می‌خواهند آتش سوزی و تخریب در شهر راه بیاندازند و طرح کودتا را کامل کنند. ایشان هم نگفت که چارچوب خواست‌ها را باید در حد توازن نیروها محدود کرد. کسی شعارهای محیرالعقول را شعارهای مشکوک کودتائی ارزیابی نکرد و با صراحت به آن نپرداخت. نه تنها چنین نکردند، بلکه در مهاجرت، این شعارها را عنوان نشریات خودشان هم کردند، در حالیکه این‌ها شعارهای کودتاجیان بود و ارتباطی به خواست‌های قانونی و مسالمت آمیز دانشجویان نداشت. شاید بخشی از دانشجویان هم این شعارها را سر داده بودند، اما این‌ها شعارهای تحصن نبود.

**س:** ما شاهدیم که سیاسیون و مبارزان خارج کشور، از طیف چپ تا راست و میانه، معتقد بودند که اگر دخالت کنند، زیگنال و یا علامتی را بفرستند، مورد سوء استفاده حکومت قرار گرفته و لطمه به جنبش وارد بیاید.

## اپوزیسیون مهاجر و ضرورت واقع بینی

**راه توده:** این، بیشتر یک بهانه نظر می‌رسد. چطور ممکن بود، اپوزیسیون و رهبران سیاسی آن، مثلا به دانشجویان توصیه کنند که از دانشگاه بیرون نروید، تظاهرات خیابانی نکنید، تحصن را بصورت مسالمت آمیز ادامه بدهید، از هرگونه خشونت پرهیز کنید، آنوقت مثلا روزنامه رسالت بنویسد که اپوزیسیون نقش مخرب داشت؟ و یا فلان رادیو در به آشوب

کرده و حتی آقای دکتر یدالله سبحانی در همین ارتباط پیام داده‌است. خوب! سؤال ما اینست و یا توصیه ما اینست، که چرا در تمام ماه‌های گذشته که این آقای محمدی فعال بود، شما نگفتید و ننوشتید که ایشان با نهضت آزادی ارتباط ندارد؟ این نه رفع اتهام از خودتان بود و نه اتهام به محمدی؛ این فقط خاتمه بخشیدن و خنثی کردن شایعاتی بود، که به آن دامن زده می‌شد. یک کسی با شما همکاری ندارد، مثل خیلی‌های دیگر که ندارند و شما این را بیان کرده بودید بدون آنکه اتهامی هم متوجه آقای محمدی کرده باشید. می‌توانستید بنویسید عملکرد و صحبت‌های ایشان به گونه‌ایست که ضرورت دارد ما بگوئیم و اعلام کنید که نه ایشان با ما همکاری دارد و نه این حرف و سیاست‌ها متعلق به نهضت آزادی‌است. این نوشدارویی بود پیش از مرگ سهراب. اپوزیسیون در تمام عرصه‌ها، پیش از مرگ سهراب باید نظر ببرد. این حرف ماست. دو سال است، همه از گذار مسالمت آمیز حمایت می‌کنند؛ خب! اگر این سیاست شماست، چرا حالا که وقتش رسیده با صراحت نمی‌گوئید از دانشگاه بیرون نیائید! آتش سوزی کار نفوذی‌های انصار حزب‌الله است! به هیچ طریقی نباید تن به خشونت داد! شعارها باید در چارچوب قانون باشد، زیرا جنبش دانشجویی و جنبش مردم یک جنبش قانونی‌است!

**س:** باز گردیم به مسئله کودتا. یعنی نکته‌ای که نشریه راه‌توده، در دوران اخیر شاید بیش از هر جریان دیگری روی آن انگشت گذاشته، تحلیل ارائه داده و اسناد تاریخی و مشابه کودتای ۲۸ مرداد را در برابر رویدادهای امروز قرار داده است. حتی در سخنرانی امروز آقای خامنه‌ای که در آن از آقای خاتمی دفاع کرده اشاره‌ای به توطئه‌هایی دارد که شبیه کودتاست. واقعا کودتا شانس دارد؟ دفاع آقای خامنه‌ای از خاتمی به معنی دفع کودتاست؟

### جناح راست چنگ و دندان به رهبر نشان داد!

**راه توده:** آنچه که در سخنرانی آقای خامنه‌ای مطرح است و آن را حمایت از آقای خاتمی ارزیابی کرده‌اند، اینست که ایشان از تدبیر ریاست جمهوری برای حل مسئله هم تشکر می‌کنم و هم تأیید می‌کنم. اتفاقاً، اینهم یکی از آن نکات است که عرض کردم. یعنی مسئله جلوگیری از ادامه خشونت و سرکوب وسیع جنبش دانشجویی و ادامه آن برای سرکوب جنبش و رفتن به سوی کودتا برای براندازی دولت. یعنی همان طرحی که مولفه اسلامی دنبال آن بوده‌است. این تدبیر، در خود آقای خاتمی خلاصه نمی‌شود، چند تن از مشاورین ایشان هم مثل حجابیان، تاج‌زاده و بقیه در این کوشش بسیار فشرده نقش داشته‌اند. هسته مرکزی این کوشش جلوگیری از خشونت کور و خنثی سازی طرح کودتا بوده‌است. مذاکرات فشرده‌ای آنها در این مدت با دفتر تحکیم وحدتی‌ها و دانشجویان داشتند و سرانجام نیز موفق شدند بخش عمده دانشجویان را راضی به انتخاب یک شورای رهبری کرده که خواست‌های تحصن‌کنندگان را دنبال کنند. متأسفانه این با موفقیت کامل همراه نشد و آنچه هم که شد با تاخیر همراه بود. یعنی همه دانشجویان را نتوانستند در چارچوب انتخاب شورای رهبری متحصنین قرار دهند و عده‌ای از آنها به تحریک برخی ماجراجویان و عناصر نفوذی به خیابان‌ها کشیده شدند و شد آنچه که همه می‌دانند. خیلی از دانشجویان، مخصوصاً آنها که طرفدار تظاهرات خیابانی بودند، در همان دو روز اول تحصن خود را رهبر فرض کرده و کباده رهبری می‌کشیدند. این جمله بسیار دیپلماتیکی که آقای حجابیان در آخرین ساعات بعد از ظهر سه شنبه و خطاب به دانشجویان طرفدار تظاهرات خیابانی گفت، حکایت از اطلاعات پشت صحنه درباره طرح کودتا و حوادث مربوط به آن بود. ایشان خطاب به دانشجویان گفته بود: «از این جا اگر بیرون بروید، شیشه‌ها شکسته خواهد شد!» ایشان نمی‌توانست بگوید شیشه‌ها را خواهند شکست، تخریب خواهند کرد، آتش سوزی راه‌خواهند انداخت و به گردن شما خواهند انداخت، اما در همین یک جمله، همه این حوادث نهفته بود. متأسفانه کسی گوشش در آن هیجان حاکم بدهکار این حرف‌ها نبود. نکته جالب اینست که وقتی سرکوب خیابانی شروع می‌شود و دنبال آن به دانشگاه و تحصن حمله‌ور می‌شوند که اساساً تحصن تمام شده بود و شورای منتخب متحصنین پیگیری خواست‌ها را برعهده گرفته بود. یعنی دانشجویان متحصن باید می‌رفتند و بسیاریشان هم رفته بودند و تا پیش از شورش‌ها و تخریب‌ها، محیط برای پذیرش نمایندگان احزاب و

سازمان‌ها و تشکل‌های حامی تحصن و خواست‌های آن آماده می‌شد، که با این یورش همه چیز به هم ریخت و آن کنگره بزرگی که عرض کردم تشکیل نشد!

حالا دیگر بتدریج اسناد و مدارکش بیرون آمده و حتی روزنامه‌ها می‌نویسند که حداقل ۷ نفر را از میان انصارحزب‌الله دستگیر کرده‌اند که این‌ها شهر را به آتش کشیده بودند. بنابراین، تظاهرات خیابانی و به آتش کشیدن و تخریب طرح کودتائی همان‌هایی بود که به خوابگاه شبیخون فاشیستی زده بودند. به این ترتیب است که از تدبیر ریاست جمهوری یاد می‌شود. تدبیری که جلوی ادامه طرح کودتا را می‌گیرد.

تاخیر در رسیدن به تفاهم را هم باید در غافلگیری دولت و همه رهبران طرفدار تحولات ارزیابی کرد و ضعف سازمانی آنها از یک طرف، و سازماندهی چندین ساله و پر قدرت جبهه ارتجاع-بازار از طرف دیگر، که ما بعدها به این نکته خواهیم پرداخت.

بنابراین، آن اشاره آقای خامنه‌ای، علی‌الظاهر باید همین نکته باشد.

**س:** دانشجویانی که شما از آنها بعنوان خشمگین و ماجراجو یاد می‌کنید، خیال رادیکالیزه کردن جنبش را داشتند و ابتکار عمل را بدست گرفتند و یا کسانی که خیال پیش بردن طرح کودتا را داشتند ابتکار عمل را بدست گرفتند؟

**راه توده:** هم در سخنرانی آقای خاتمی در همدان و هم در سخنان آقای خامنه‌ای در نماز جمعه تهران، این اعتراف ضمنی وجود دارد که نقشه، نقشه کشاندن کشور به یک آشوب سراسری، اعلام عدم کفایت ریاست جمهوری، برقراری حالت فوق‌العاده در کشور و سرنگونی دولت بوده‌است. آنها نمی‌گویند، اما مطبوعات اشاره می‌کنند و ما نیز در طول این دو سال اخیر بی‌وقفه نوشته‌ایم که "مولفه اسلامی" انواع طرح‌ها را برای کودتا به اجرا گذاشته و خواهد گذاشت. آنها دستشان در تمام رویدادهای جنایتکارانه و ضد ملی آلوده‌است. آنها تابلوی مافیای حجتیه در جمهوری اسلامی هستند، که شاخه‌های فراماسونری هم در تار و پود آن تنیده‌است. این خط کودتا، حتی همین آخرین حرکت آنها در حمله به کیوی دانشگاه و حوادث اخیر را شما می‌توانید در نشریه ارگان "مولفه اسلامی" که حالا تبدیل به روزنامه شده مشاهده کنید. مثلاً آقای بادامچیان دبیر اجرایی این جمعیت و مشاور عالی قوه قضائیه با صراحت از عدم کفایت ریاست جمهوری در جریان بلوای که همین جمعیت سازمان داده بود می‌خوانید. در گفتگوی گذشته این مسئله را با هم بررسی کردیم و خوشبختانه در فاصله گفتگوی هفته گذشته و گفتگوی فعلی، نشریه عصر ما، ارگان مجاهدین انقلاب اسلامی منتشر شد، که در آن تحلیل در نقد همین ماجرا دارد. یعنی تحلیل مقاله آقای بادامچیان در ضرورت اعلام عدم کفایت دولت خاتمی و ماجرای نامه فرماندهان سپاه که شب تظاهرات و شورش‌های خیابانی نوشته شده‌است.

برای آنکه اشاره‌ای به پیوندهای سازمانی-مافیایی در جمهوری اسلامی کرده باشیم، بد نیست بدانید که سردبیری این نشریه، از مدتی پیش به "حمیدرضا ترقی" عضو دیگر رهبری مولفه اسلامی واگذار شده‌است. این آقای حمید رضا ترقی، نماینده مشهد در مجلس (پنجم) اسلامی است و همه می‌دانند که او سخنگوی شیخ واعظ طبسی تولیت آستانقدس رضوی است. در تمام طرح‌های توطئه آمیز علیه تحولات که در مجلس مطرح می‌شود، در استیضاح‌ها و کارشکنی‌ها، در تهیه و پیگیری لوایح ضد آزادی و حتی در شکایت اخیر از روزنامه سلام که منجر به صدور حکم محکومتی موسوی خوئینی‌ها شد، ایشان پیشقدم است. یک فراکسیون ۲۰ نفره وابسته به مولفه و حجتیه را در مجلس اداره می‌کند. تا پیش از انتخاب آقای خاتمی صحبتی از او در جمعیت مولفه اسلامی نبود، اما در دو سال اخیر ظاهراً به عضویت رهبری این جمعیت راه یافته و حالا سردبیر ارگان مرکزی این جمعیت نیز شده‌است، که بنظر ما با اشاره واعظ طبسی و یا برای تحکیم پیوند با وی این تصمیم گرفته شده‌است. بنابراین، لازم نیست اسناد کودتا افشاء شود، کافی است مطالب منتشر در نشریه "شما" و به قلم امثال اسدالله بادامچیان و همین حمید رضا ترقی خوانده شود تا تئوری ضرورت کودتا و حمایت از عملیات کودتائی آشکار شود. تردید نداشته باشید، که در آینده نه چندان دور، نقش و وابستگی‌های امثال همین حمیدرضا ترقی موجب حیرت خواهد شد. ما، بعنوان اپوزیسیون و کسانی که ضرورت دارد اوضاع داخل کشور را بدانیم تا بتوانیم رویدادهای آن را پیگیری کنیم، باید و باز تأکید می‌کنم "باید" شخصیت‌ها، گروه‌ها، فراکسیون‌ها، ارتباط‌ها را با دقت دنبال کنیم و

دانشته‌های خود را در خدمت تحلیل رویدادها و تاثیرگذاری روی جنبش به کار بگیریم. اینطور نیست که ما مثلا بگوئیم "حمید رضا ترقی" حالا دیگر کیست که ما وقتمان را صرف دقت روی کارهای او بکنیم. خیر! باید بکنیم و باید بدانیم اینها در جمهوری اسلامی چه نقشی دارند و چه می‌کنند؟

## ماجرای مصدقی تقلبی

اما درباره نقش امثال منوچهر محمدی و طبرزدی که اشاره کردید. در طول یک هفته‌ای که از گفتگوی اول و گفتگوی کنونی می‌گذرد، همانطور که گفتیم نشریه عصرما منتشر شده‌است. در همین شماره عصرما، که بعد از رویدادهای تهران و عقیق ماندن کودتا علیه دولت خاتمی منتشر شده، سرمقاله‌ای در صفحه نخست آن و در ارتباط با نقش امثال منوچهر محمدی و حشمت الله طبرزدی دارد. اشارات عصرما به نقش این افراد، می‌خواهم بگویم بسیار تندتر از اشاره‌ایست که ما در گفتگوی هفته گذشته مطرح کردیم. البته، عصرما هم ذکر از عامل بودن و یا نبودن این افراد به میان نمی‌آورد، اما سئوالات جالبی می‌کند. چند خط از این سرمقاله را اجازه بدهید برایتان بخوانم: «... وزارت اطلاعات طی هفته گذشته تحرک قابل توجهی برای شناسایی عوامل بازی خورده و منحرف که اعتراض سالم و به حق دانشجویان را به یک جریان آشوب و بلوا تبدیل کردند از خود نشان داد. عناصری همچون منوچهر محمدی که از سال‌ها پیش مطرود انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم بودند و گروه طبرزدی که از اساس برای مقابله با دفتر تحکیم وحدت از سوی برخی محافل ایجاد و حمایت مالی شد.»

بسیار خوب. حالا می‌گوئیم این چه مذهبی است و شاید عده‌ای از استدلال‌های آنها خوششان نیاید. نهضت آزادی به دبیر کلی آقای ابراهیم یزدی که او هم نوشته منوچهر محمدی هیچ تماس و ارتباط و وابستگی به این نهضت نداشته است و اظهاراتش در تلویزیون دروغ است. شاید عده‌ای بگویند که نهضت آزادی چون رقابت دارد، اینطور برخورد کرده‌است. بسیار خوب. روزنامه نشاط که دیگر به هیچ کدام از این دو جریان تعلق ندارد و سردبیر آن، آقای شمس‌الواعظین هم که از هر نظر مورد عنایت و تقدیر در همین رادیو شماس و به حق هم هست. ببینیم این روزنامه چه می‌نویسد.

این روزنامه که بسیار تند از بقیه مسئله را طرح کرده‌است. من از روی شماره ۲۷ تیرماه نشاط برای شما چند خط سرمقاله آن رامی‌خوانم: «... آقای منوچهر محمدی بیش از آنچه خودش فکر می‌کرد جدی گرفته شده‌است. او که روزگاری جلوی چشمان تیزبین دستگاه امنیتی کشور از ترکیه به امریکا سفر می‌کرد، بدون آنکه به سبب این مسافرت‌های نه چندان دانشجویی شماتت شود اینک به همین سبب (یعنی به خاطر این مسافرت‌ها) محاکمه می‌شود. و البته چنین سرنوشتی برای فردی که به مبتذل ترین سطح روابط مرسوم سیاسی مشغول بود چندان غیر منتظره نیست. همان اندازه که در اختیار داشتن تصاویر ویدئویی سخنرانی این دانشجوی مسافر در امریکا، توسط صدا و سیما چندان غیرمنتظره نیست.» (یعنی همه چیز در اختیار صدا و سیماست)

حالا در همین شماره نشاط و در ادامه مطالب مربوط به منوچهر محمدی، درباره حشمت الله طبرزدی اینطور آمده‌است: «... او که در آغاز دهه ۶۰ عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت دانشجویی بود هنگامی که فهمید نمی‌تواند رهبری مادام‌العمر این گروه را بدست آورد از دفتر تحکیم خارج شد و چند گروه موازی ایجاد کرد.»

نشاط سپس می‌نویسد که حمایت جناح راست از او و برای تضعیف دفتر تحکیم وحدت شروع شد و در سال ۶۸ از ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی حمایت کرد و بعد از سال ۷۳ شروع کرد به انتقاد از آنها، و خلاصه همینطور ایشان به چپ و راست رفته و عمل کرده‌است. نشاط اشاره جالبی را به آخرین شانس طبرزدی می‌کند که برایتان می‌خوانم: «... ناظران سیاسی براین باورند که گرچه دیر یا زود نام طبرزدی بعنوان یکی از متهمان آشوب‌های اخیر توسط وزارت اطلاعات منتشر خواهد شد، اما او برای یک بار در زندگی اش شانس بزرگی بدست آورده‌است و آن اینکه در زمان وقایع ۱۸ تیر دانشگاه، به سبب آخرین مطالب منتشره در نشریه "هویت خویش" در زندان بوده‌است، هر چند که آزادی مدیر این نشریه، روز بعد از وقایع کوی دانشگاه از زندان یک علامت سئوال در برابر مرد مشکوک یک دهه اخیر جنبش دانشجویی قرار می‌دهد.»

یعنی آقای حسین کاشانی را صبح شنبه از اوین آزاد می‌کنند و ایشان یک سر می‌رود به دانشگاه تهران، که شرح آن را در مصاحبه هفته گذشته برایتان دادم. می‌رود به دانشگاه و به این تصور دامن می‌زند که اوضاع تق و لق شده و بقیه هم بزودی از زندان بیرون خواهند آمد و بنابراین شعارها را می‌توانند خیلی تندتر مطرح کنند و انقلاب شده‌است.

این ساده ترین و صادقانه‌ترین ارزیابی است که در باره آزادی ایشان از زندان و پیوستنش به جنبش تحصن ما ارائه می‌دهیم، اگر دلیل و سئوال دیگری وجود نداشته باشد که چرا صبح شنبه او را از اوین رها کرده‌اند که برود به دانشگاه؟

**س:** ظاهرا همه نگاه‌ها متوجه منوچهر محمدی و طبرزدی شده‌است. چماقداران کجا شدند؟ چرا نیروهای امنیتی و دولت اشاره‌ای به آنها نمی‌کنند؟

**راه توده:** شما حتما می‌دانید که یکی از جمعیت‌هایی که مجوز کار و فعالیت گرفته، جمعیت نمایندگان ادوار گذشته مجلس اسلامی است، که اکثر آنها هم نمایندگان سه مجلس دوره حیات آیت‌الله خمینی هستند. فعالیت آنها شکل یک حزب سیاسی را به خود گرفته، منتهی با همان ایرادی که به بقیه این تجمع‌ها و تشکل‌ها هست. یعنی جمعیت‌هایی با سر بزرگ اما بدون بدنه!

بهرحال، این جمعیت، در همین روزها بیانیه‌ای در ارتباط با رویدادهای اخیر منتشر کرده و پیشنهاد تشکیل یک ستاد حل بحران با شرکت نیروهای ملی و مذهبی داده‌اند. این یکی از همان ابتکاراتی که هفته پیش در بحث مربوط به ورود جنبش به مراحل جدید و ابتکارات جدید صحبتش را با هم کردیم. یعنی پس از ۲۰ سال و پس از همه تبلیغاتی که علیه نیروهای ملی و ملی-مذهبی کردند، اکنون یکباره این نیروها توسط یک جمعیتی دعوت به حضور در ستاد حل بحران عمومی جامعه شده‌اند. آنهم توسط نمایندگان مجلس اسلامی در زمان حیات آیت‌الله خمینی. در حقیقت این مقدمه تشکیل یک جبهه ملی-مذهبی است.

حالا همین جمعیت در بیانیه‌اش، با صراحت همان نکته‌ای را مطرح کرده‌است که شما سئوال کردید. یعنی پرسیده‌اند تکلیف دستگیرشدگان ماجرای حمله به کوی دانشگاه چه شد؟ تا حالا اطلاعیه‌ای صادر نشده که آنها کی بودند و برای چه هدفی رفتند به خوابگاه و آن فجایع را مرتکب شدند.

به این ترتیب، اصل ماجرا نه منوچهر محمدی و اعتراضاتش است که گویا با ۱۰-۱۵ نفر رفته و فلان کار را کرده، اصل انگیزه شیخون به خوابگاه دانشجویان و اهداف بزرگتری است که پشت آن بوده‌است. روزنامه‌های صبح امروز و خرداد و نشاط هم همین مسئله را دنبال کرده‌اند. حتی همین روزنامه از قول شورای متحصنین مشخصا یکی از دستگیرشدگان را نوشته‌اند که عامل نفوذی در میان دانشجویان بوده و در تخریب‌ها نقش داشته‌است. کارت شناسایی، کپسول گاز اشک آور و ابزار کار انصار حزب‌الله را از جیبش درآورده‌اند و او را تحویل نیروهای انتظامی داده‌اند، اما معلوم نیست او را به کجا دک کرده‌اند و حتی همین یک نمونه‌را هم صدایش را در نمی‌آورند و بند کرده‌اند به این منوچهر محمدی و چند شب در میان او را می‌آورند به تلویزیون و عکسی هم می‌گذارند بالای سرش و او هم داد سخن می‌دهد و واقعا ترحم آمیز هم هست. در گفتگوی هفته گذشته هم من در این مورد با صراحت به شما گفتم، اما متأسفانه شنیده‌ام که در رادیو شما باز هم این اظهار نظر تحریف شده و به نقل از آن گفتگو گفته‌اند که مثلا بنده از منوچهر محمدی بعنوان ستون پنجم و یا از این نوع اصطلاحات و اتهامات یاد کرده‌ام. نخیر! چنین اتهامی مطرح نیست و حتی ممکن است ایشان سرش را هم به باد بدهد، اما این سر به باد دادن هم تعبیری در تفسیر و برداشت ما از نقش امثال ایشان نمی‌دهد.

**س:** بنده خودم هم تأیید می‌کنم که شما هم در آن گفتگو و هم در این گفتگو به تحلیل و تفسیر این ماجرا پرداخته‌اید و کسی را متهم نکرده‌اید.

بنده خودم می‌خواهم این را بگویم که چندی پیش یکی از روزنامه‌نگاران با سابقه که با بنده هم دوست است، درباره این آقای منوچهر محمدی گفت که محمدی اگر مامور نباشد، یک هالوی سیاسی است. اما بر گردیم به بحث جنبش و نقش اپوزیسیون در آن. بعد از رویدادهای اخیر و با نمایش‌هایی که توسط منوچهر محمدی به اجرا گذاشتند و پای مهاجرین سیاسی را به میان کشیدند، دیواری بین مهاجرین و

اپوزیسیون خارج با جنبش داخل کشور بوجود نخواهد آمد؟ دیواری بین جامعه درون مرزی با برون مرزی شکل نمی‌گیرد؟ آیا جناح راست با نزدیکی خامنه‌ای به خاتمی دارای چنین قدرت مانور خواهد بود؟

**راه توده:** سؤال شما دو بخش دارد. یکی برداشتی که از نطق آقای خامنه‌ای می‌شود برای نزدیکی به خاتمی و دومی ارتباط اپوزیسیون خارج از کشور با جنبش. ابتدا بخش اول را توضیح بدهم. بنظر ما، شواهدی وجود دارد که بخشی از شعارهای تند و حتی خارج از چارچوب سیاسی که علیه آقای خامنه‌ای در جریان تظاهرات و شورش داده شد، به نظر ما کار خود جناح راست و انصار حزب الله بود. آنها با یک تیر می‌خواستند دو نشانه را بزنند. هم می‌خواستند مجوز سرکوب را به این ترتیب بگیرند و هم می‌خواستند به خود خامنه‌ای مثلا نشان بدهند که او دارای نفوذ و قدرتی نیست و اگر وضع همینطور ادامه پیدا کند او را سیل خواهد برد. به این ترتیب این جناح راست است که ایشان می‌تواند متکی به آن بر سر قدرت باقی بماند. ضمنا، خواستند نشان بدهند که اگر ضرورت پیدا کند و لازم باشد، می‌توانند یک شبه تظاهرات ضد خامنه‌ای راه بیندازند. فرماندهان سپاه هم که ظاهرا بدون اجازه و موافقت وی نامه کودتایی به دولت نوشته بودند. شاید به اطلاع از همین ترفند باشد، که آقای خامنه‌ای احساس خطر را از جای دیگری کرده و متمایل به دولت و برنامه‌های آن اظهار نظری کرده‌است. ضمنا باید دید این ابراز نظرها همینطور ادامه پیدا می‌کند و یا بر سر یک پیچ دیگر و تغییر توازن نیروها، یک شکل دیگری می‌گیرد.

### ساده نگری در شعار ضد ولایت فقیه

ضمنا، این ماجرا تأییدی است بر آن چه که راه توده درباره رهبر و ولی فقیه تا حالا گفته و نوشته‌است. ما اعتقاد داریم ولایت فقیه یک پوشش برای دیکتاتوری شبه فاشیستی سرمایه‌داری تجاری و بازاری است. بحث بر سر منافع غارتگرانه‌است. اگر این غارتگری و حاکمیت سرمایه‌داری تجاری با خطر جدی‌تر روبرو شود، هیچ بعید نیست که همین سرمایه‌داری که پیش از انتخابات ریاست جمهوری خود را ذوب در ولایت هم معرفی می‌کرد و حالا دیگر از این حقه بازی دست برداشته، خودش مبتکر و طراح حذف ولایت فقیه شود تا دیکتاتوری سرمایه‌داری تجاری را به نوع و زیر پوشش دیگری حفظ کند. درد آنها ولایت نیست، درد آنها ادامه غارتگری است و تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه. به همین دلیل است، که ما بارها نوشته‌ایم، یعنی از سال ۱۳۷۳ در برابر کسانی که همه مسئله را در ولایت فقیه خلاصه کرده‌اند، این حرفمان بوده‌است که رفتن ولایت فقیه باید با یک تحول اساسی در ترکیب طبقاتی حاکمیت همراه شود. صرف رفتن ولایت فقیه مشکلی را حل نمی‌کند. ما باید بکشیم این تغییر را به تغییرات اساسی‌تر و پایه‌ای‌تر در حاکمیت و آرایش طبقاتی آن همراه کنیم.

نکته دیگری که در همین ارتباط باید به آن بپردازیم اینست که اگر کودتا پیروز شود، آن کس که کودتا می‌کند و قدرت را بدست می‌گیرد خیلی باید نادان و هالو باشد که این قدرت بدست آورده را بدهد به یک کس دیگر. خب، خودش این قدرت را نگه می‌دارد. بنابراین چه تضمینی وجود دارد که کسانی کودتا کنند علیه دولت و خودشان دولت دیگری را تشکیل دهند و به آقای خامنه‌ای بگویند بفرمائید شما "ولی" و همه کاره ما باشید. اگر این ولی و همه کاره، قبل از کودتا نتوانسته حاکمیت آقایان را حفظ کند، چه تضمینی وجود دارد که بعد از یک چنین کودتایی بتواند آن را حفظ کند؟ او را بر می‌دارند و چهار تا آیت‌الله خامنه‌ای دیگر را که در آستین دارند می‌گذارند که عامل مستقیم‌تر و جسورتر خودشان باشد و آیت‌الله‌تر هم باشد! اگر هم نیاز نداشتند و ولایت فقیه دست و پا گیرشان بود، آن را جمع می‌کنند که حاکمیت خودش را حفظ کنند.

یعنی بحث بر ۱۸۰ هزار میلیارد ریال نقدینگی است که مثل چک تضمین شده پشت تمام توطئه‌ها خوابیده‌است. با این پول دارند بانک خصوصی تاسیس می‌کنند. برای حفظ آن به هر جنایتی تن خواهند داد. این نقدینگی که دست من و شما جمع نشده، دست مردم بدبخت و به خاک سیاه نشانده شده جمع نشده، این پول دست همان کسانی جمع شده که توطئه می‌کنند. توطئه‌گران هم که امروز شناخته شده‌اند. این پول و حاکمیت را از چنگ آنها درآوردن کار بسیار دشواری است. آنها مقاومت‌هایی به مراتب سخت‌تر از آنچه تاکنون کرده‌اند خواهند کرد. آنها بر خلاف قانون اساسی مصوبه از مجلس می‌گذرانند و بانک تاسیس می‌کنند، مصوبه غیر قانونی از مجلس می‌گذرانند و علیه آزادی‌ها عمل می‌کنند. جنبش مردم این قدرت را

می‌خواهد درهم بشکند و صاحبان قدرت دارای این توان برای مقاومت و مقابله هستند. به همین دلیل است که وقتی کسانی صبر و تحمل از دست داده و دهان به انتقاد می‌کشایند که چرا فلان کار نشد، چرا فلان موضع گرفته نشد و چرا تحولات آنگونه که ما دلمان می‌خواهد پیش نمی‌رود، باید گفت شما با پیچیدگی اوضاع و درهم تنیدگی مافیائی حاکمیت در جمهوری اسلامی آشنائی ندارید. در تمام سال‌هایی که اپوزیسیون غافل بوده، آنها سنگر به سنگر همه جا را فتح کرده‌اند و حالا چطور ممکن است یکشنبه همه این سنگرها را از چنگ آنها درآورد؟ آن روز که شرکت‌های تجاری برای فرماندهان سپاه پاسداران تشکیل دادند، اپوزیسیون غافل ماند و دست به افشگری نزد. آن روز که مدرسه حقانی کادر قضائی تربیت می‌کرد و آیت‌الله یزدی آنها را در دستگاه قضائی کشور جاسازی می‌کرد، اپوزیسیون غافل ماند. حاصل این غفلت همین است که می‌بینید؛ و حالا چطور می‌توان انتظار داشت که یک شمشیر چوبی بدست آقای خاتمی بدهیم و بگوئیم برو به جنگ این آسیاب پر قدرت. همه باید این آسیاب را دست به دست هم بدهیم و از حرکت باز داریم. آیا با این احساس مسئولیت عمل می‌کنیم؟ این درست است که ۲۰ میلیون رای داده شده‌است، اما این ۲۰ میلیون رای در این دو سال سازمان داده شده و شمشیر نبرد با آسیاب بادی تبدیل به فولاد آبدیده شده‌است؟ ما چه سهمی توانستیم در این زمینه داشته باشیم؟ سازمان‌یابی جنبش یعنی تقویت تبلیغاتی ۱۰-۱۵ جوان ماجراجو و تقویت تفرقه در جنبش دانشجویی؟

بنابراین، بخشی از تمایل آقای خامنه‌ای به تقویت دولت خاتمی را باید دفاع از موقعیت خودش هم به حساب بیآوریم. این دفاع، البته باید با کوتاه سازی دست سران کودتا و توطئه همراه شود، در غیر اینصورت به گونه دیگری در آینده نزدیک بروز دوباره خواهد داشت. آن دستی هم که باید از قدرت کوتاه شود، از نظر ما دست موتلفه اسلامی بعنوان بازوی سیاسی-نظامی سرمایه‌داری غارتگر بازاری و تجاری ایران و تازه این گام عملی، قطعا باید با کنترل، محدود کردن و جلوگیری از اعمال غیر قانونی و ضد ملی تشکیلات و سازمان‌های مخفی و علنی این سرمایه‌داری همراه باشد. سازمان‌هایی که یک سرش به حجتیه بند است و اساسا قدرت سایه در جمهوری اسلامی همین سازمان است، که ارتباط‌های بین المللی هم دارد. کودتا با مقابله قطعی با این مافیای خنثی می‌شود، تحولات نیز از آن لحظه‌ای جدی و دست آوردها تثبیت می‌شود که مقابله با این مافیای بصورت جدی شروع شود. من در گفتگوی گذشته اشاره به نقش بنیادهای نظیر "بنیاد امیرالمؤمنین" و "مدرسه حقانی" بعنوان دو بازوی تشکیلاتی-ایدئولوژیک مافیای حجتیه در جمهوری اسلامی کردم. از درون همین مدرسه حقانی کسانی بیرون آمدند که در رگ و پی قوه قضائیه نفوذ کرده و این قوه اکنون بعنوان بازوی قضائی-اجرایی مافیای حجتیه عمل می‌کند. یعنی احکام محکومیت و براءت در بزرگترین محاکمات، مثل محاکمه کرباسچی، مثل محاکمه کدیور، مثل محاکمه آقای خوئینی‌ها آنجاها صادر می‌شود و مثل یک تشکیلات سیاسی به قوه قضائیه ابلاغ می‌شود و فلان قاضی دادگاه عام و یا دادگاه روحانیت و یا حتی دادگاه مطبوعات آن را مثل طوطی تکرار می‌کند. ما، در مهاجرت غافل مانده‌ایم از نقش سازمان‌ها و تشکیلات حجتیه و موتلفه اسلامی در جمهوری اسلامی. غافل مانده‌ایم از نقش و اهمیت همین دو بنیادی که اشاره کردم و یا دانشگاهی مثل دانشگاه امام صادق که بنیانگذار آن آقای مهدوی کنی است و در آن کادر مورد نظر ایشان تربیت می‌شوند. باید برویم به ایران. نه خودمان، بلکه اندیشه، تفکر، تحلیل و فعالیتیمان. در غیر اینصورت با ساختار حاکمیت بیگانه باقی می‌مانیم و طبعاً بر سر هر بزرگه‌ای هم غافلگیر می‌شویم. دلیل همین غفلت است که حتی تا چند ماه و چند وقت پیش کمتر نیروی سیاسی و شخصیت سیاسی حتی از موتلفه اسلامی و اهمیت و قدرت آن در حاکمیت جمهوری اسلامی یاد می‌کرد.

این بحث مربوط به قسمت اول سؤال شما. یعنی حمایتی که ظاهرا آقای خامنه‌ای از ریاست جمهوری کرده‌است. من همینجا باز هم تاکید کنم که تحلیل ما براساس این نوع سخنان و موضع‌گیری‌ها که پس فردا می‌تواند جور دیگری طرح شود نیست. این بالا و پایین شدن‌ها را ما در این ۲۰ سال حیات جمهوری اسلامی همگی زیاد شاهد بوده‌ایم. بحث بر سر شناخت و تحلیل ریشه‌های اوضاع است. بحث بر سر اینست که اکنون یگانه فردی که نفوذ ملی و وسیع در جامعه ایران دارد آقای خاتمی است و بنظر ما، کسانی که طمع برافروختن جنگ داخلی در ایران را دارند و ایران را می‌خواهند تکه تکه کنند نیازمند از بین بردن این نفوذ ملی هستند. اتفاقاً پیوند عملکرد ارتجاع و بازاری‌های حاکم با مخالفان حفظ تمامیت ایران در

عرصه جهانی، در همین نقطه با هم گره می‌خورد و یکی می‌شود. یعنی آنها با هم به یک هدف خدمت می‌کنند و از آن از بین بردن دولتی است که به خواست و با رای مردم و برای اجرای برنامه‌های مورد نظر مردم بر سر کار آمده و به همین دلیل از نفوذ ملی برخوردار است.

## مهاجرین سیاسی چگونه می‌توانند در جنبش حضور یابند

حالا، برویم بر سر بخش دوم سؤال شما؛ یعنی رویدادهای اخیر و امکان قطع ارتباط اپوزیسیون خارج از کشور با داخل کشور و تبلیغاتی که حاکمیت با استفاده از شوهای آقای منوچهر محمدی و دیدارها و مطالب ادعائی وی در باره سفرش به خارج کشور مطرح است. این بحث بسیار مهمی است. بحث پیرامون این امر مهم و ضروری که ارتباط اپوزیسیون خارج از کشور چگونه می‌تواند با جنبش داخل کشور برقرار شود.

این بحث عام است و شامل همه ما می‌شود. یعنی از چپ تا راست. آنچه را که در این ارتباط می‌خواهم برای شما توضیح بدهم، برای نخستین بار نیست که مطرح می‌شود، ما تاکنون چند بار این مسئله را در نشریه خودمان توضیح داده‌ایم، از جمله با ارتباط با بحث‌هایی که در همین عرصه در نشریه دوستان فدائی ما، یعنی نشریه "کار" عنوان شده است. این دوستان ما، از جمله آقایان تابان و نگهدار که از رهبران سازمان فدائیان اکثریت هستند از زوایای مختلف این بحث را در دوران اخیر مطرح کرده‌اند. آنچه که ما نوشته و گفته‌ایم اینست که جنبش چپ و جنبش مردم در داخل کشور نیازمند صادرات "کادر" نیست. نیاز نیست که از اینجا امثال آقایان نگهدار و یا تابان به تهران اعزام شوند، بلکه ضرورت دارد ما در مهاجرت سیاسی را داشته باشیم که با واقعیات داخل ایران و خواست‌های جنبش و توازن نیروها در داخل کشور همخوانی داشته باشد تا فرخ نگهدارها، تابان‌ها و الهی‌های داخل کشور بتوانند نفس سیاسی بکشند. یعنی ما در اینجا به صرف اینکه در مهاجرت و در امنیت نشسته‌ایم نمی‌توانیم و نباید بدون احساس مسئولیت حرف بزنیم و مطلب منتشر کنیم و شعار بدهیم. این اعمال دست همفکران، طرفداران جدید و قدیم و حتی مدافعان غیر وابسته به ما، اما طرفدار نوعی آزادی برای چپ غیر مذهبی را در ایران می‌بندد. نمی‌شود در اینجا و در خارج نشست و حرف‌های بی مسئولیت زد. نمی‌توان به صرف اینکه در خارج از کشور هستیم هر اعلامیه‌ای را که دلمان خواست صادر کنیم و یا حتی به سخنرانی این و آن که به خارج می‌آیند حمله کنیم و مشت و لگد هم برایشان پرت کنیم. به شعارهای تظاهرات در مقابل سفارتخانه‌های جمهوری اسلامی نگاهی بیاندازید. سیلی به صورت فائزه هاشمی زدن در سوئد را به خاطر بیاورید، هو کردن وزیر ارشاد اسلامی دولت خاتمی را مرور کنید، همین اعلامیه‌های سرخ روزهای تحصن را مرور کنید. فرق نمی‌کند که چپ کرده و می‌کند یا راست؛ بحث بر سر درک ما از اوضاع ایران و پیوند ما با جنبش داخل کشور است.

بنابراین، ارتباط ما با داخل کشور نمی‌تواند متأثر از تبلیغات و حقه‌های امنیتی-تبلیغاتی حکومت باشد و یا فرار بگیرد، بلکه این بستگی به سیاست و مشی خود ما و شناختمان از جنبش و درک ضرورت همگام شدن با جنبش دارد. این درک در سیاست‌ها و مشی ما باید منعکس باشد. شما می‌دانید، که برای یک دوره کوتاهی برخی نشریات مثل آبان و جامعه و توس چند جمله‌ای از برخی اعلامیه‌های اپوزیسیون خارج از کشور را هم شروع کردند به منتشر کردن. یا آقای سعید لیلان، پس از انتخابات شوراهای در تأیید دوری گزیدن اپوزیسیون خارج کشور از سیاست تحریم هر انتخاباتی در ایران مقابله بسیار جالبی را در روزنامه "صبح امروز" منتشر ساخت که باب بسیاری از بحث‌های مثبت می‌توانست شود. در مقابل، از این سو، یعنی از مهاجرت جواب‌ها و عکس‌العمل‌هایی منتشر شد و یا عنوان شد که راستی راستی باعث حیرت شد. چنان از بالا برخورد شد که گویا همه منتظرند تا ما به داخل کشور باز گردیم و ما هم برای این بازگشت شرط و شروط‌هایی داریم که تا آنها برآورده نشود چنین نخواهیم کرد! در حالیکه اساسا بحث بازگشت نبود، بحث گشایش فضائی بسیار اندک و در حد چند خط از اعلامیه‌ها در نشریات داخل کشور بود. نتوانستند اهمیت این چند خط و طرح

نامشان در مطبوعات پر تیراژ داخل کشور را درک کنند. نتوانستند بفهمند که نسل جدید ایران، اصلا نه انقلاب، نه پیش از انقلاب و نه انقلابیون پیش و پس انقلاب را نمی‌شناسند و همه این مسائل در حد برانگیخته شدن کنجکوی برای دانستن مطرح است.

به هر ترتیب، می‌خواهم بگویم ارتباط ما با داخل کشور و جنبش باز می‌گردد به شناخت ما از این جنبش و سیاستی که همسو و هماهنگ با آن اتخاذ می‌کنیم، نه توطئه و تمایل حاکمیت. این جاده هم آسفالتی که نیست هیچ، پر از سنگلاخ است. نباید سیاستی داشته باشیم که داخل کشور چوب موضع‌گیری‌های ما در خارج از کشور را بخورد. مثل همین موضع‌گیری اخیر آقای نزیه در سخنرانی متینگ لس‌آنجلس. ایشان یکباره احساساتی شده و شعار مرگ بر خاتمی داده‌است. این نمونه را هم ذکر کردم تا تاکید کرده باشم که این بحث فقط نیروهای چپ غیر مذهبی را شامل نمی‌شود، نیروهای و رهبرانی نظیر آقای نزیه از جمهوریخواهان ملی را هم شامل می‌شود. آن از چپ، این هم از ملیون!

(در این بخش از مصاحبه، گفتگو قطع شده و فاکسی قرائت شد که به رادیو ایران رسیده بود. بموجب این فاکس که توسط مصاحبه‌کننده (آقای خدابخشیان) قرائت شد، آقای عزت‌الله سبحانی در مصاحبه‌ای با نشریه "خوزستان" گفته‌است که منوچهر محمدی را از دو سال پیش می‌شناختم، مدتی ناپدید شد و سپس خانه‌ای به قیمت ۶۰ میلیون تومان در شمال ایران خرید و شماره حسابی را در خارج از کشور برای واریز پول اعلام داشت.

مجری برنامه همچنین از قول یکی از قلم بدستان قدیمی مطبوعات داخل کشور گفت که وی معتقد است، مصاحبه‌های منوچهر محمدی چند هفته پیش از حمله به کوی دانشگاه و تحصن تهیه شده بود و به همین دلیل شوها حاضر و آماده بود و بلافاصله پس از شورش‌ها و تخریب‌های روز سه شنبه و یورش نیروهای انتظامی به تحصن دانشگاه از تلویزیون پخش شد!)

**س:** اتفاقا این روزها شبکه‌های خبری دارند یک پرونده‌ای برای آقای خاتمی تهیه می‌کنند، مبنی بر اینکه او هم با بقیه حاکمیت تفاوت نمی‌کند. این مسئله در کنار فعل و انفعالاتی که در ترکیه جریان دارد و آخرین خبری که درباره خروج "بن‌لادن" از افغانستان پخش شده، یکبار دیگر خطر خارجی و حتی جنگ داخلی را تداعی نمی‌کند؟ حادثی در شرف اتفاق است؟

## یوگسلاوی کردن ایران

**راه توده:** بنظر ما،- اینکه از "ما" استفاده می‌کنم به این خاطر است که بنده فقط سخنگوی نشریه و یک جریان سیاسی هستم- طرح تبدیل ایران به یوگسلاوی منطقه یک طرحی است جا افتاده و در اختیار شرایطش اگر فراهم شود، حتما آن را به اجرا می‌گذارند. این نیست که قدرت‌های خارجی فقط یک طرح در ارتباط با کشورها داشته باشند و منتظر بمانند تا شرایط اجرای آن طرح فراهم شود. بدون تردید نگاه می‌کنند به فعل و انفعالات داخلی کشورها و مطابق آن طرح‌های خودشان را تنظیم می‌کنند و پیش می‌برند. آنها نگاه می‌کنند که چگونه و از چه راه می‌توانند منافع خودشان را بهتر تامین کنند. ضمنا تضاد منافع بین خودشان هم مطرح است. تضاد منافع بین اروپا و امریکا، اسرائیل و ترکیه و پاکستان. این سیاست استراتژیک از ابتدای انقلاب ۵۷ تاکنون دنبال شده است. شما حتما خوانده‌اید و بخاطر دارید و روزنامه سلام هم بارها این مسئله را با دقت مطرح کرد که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، اطلاعاتی در اختیار جمهوری اسلامی بوده که بموجب آن بمبارات ۱۸ نقطه در ایران در دستور کار نیروهای نظامی امریکا و متحدانش بوده‌است. همین سلام و حتی عصرما، که حتما به اطلاعاتی دسترسی داشته‌اند چند بار خطاب به مخالفان دولت خاتمی نوشتند، که شما که می‌دانید اگر انتخابات اینطور برگزار نشده بود و خاتمی با این رای بالا به ریاست جمهوری نرسیده بود، مشروعیت نظام زیر علامت سؤال بود و طرح بمباران ایران به اجرا گذاشته شده بود. انفجار دهران عربستان سعودی و بقیه مسائل را کنار هم گذاشته بودند و طرح بمباران ایران آماده شده بود و افکار عمومی اروپا را هم آماده می‌کردند. همین مطبوعات و شخصیت‌های سیاسی طرفدار تحولات، بعد هم گفتند که تحت تأثیر آن انتخابات و شرکت مردم در آن، بمباران ایران به عقب افتاد. مرتب هم تکیه می‌کنند به جناح مقابل، که شما خودتان خوب از

این مسئله اطلاع دارید. در حقیقت هم یکی از دلایل تن دادن به نتیجه انتخابات دوم خرداد همین امر بود.

اما، حالا همانها که خیال بمباران ایران را داشتند، بطور خیلی طبیعی نگاه می‌کنند ببینند چه فعل و انفعالات تازه‌ای در ایران روی داده‌است و آیا متکی به این فعل و انفعالات باز هم می‌توانند آن استراتژی را دنبال کنند. یعنی بمباران ایران و یوگسلاوی کردن ایران. اگر از یک راه نشد، از راه دیگری دنبال می‌کنند.

## دو گروه در برابر تحولات و خاتمی

در نتیجه، از نظر ما، یکی از طرح‌های جدی تبدیل ایران به یوگسلاوی منطقه، تضعیف موقعیت محمد خاتمی و اطرافیان جدی اوست. این مسئله را شما هم بدستی طرح کردید که تبلیغات خبرگزاری‌ها بر این اساس عمل می‌کنند. نه فقط خبرگزاری‌ها، بلکه برخی رادیوهای فارسی زبان - از جمله رادیو اسرائیل - هم این تاکتیک را مودیانہ دنبال می‌کنند و پس از یورش نیروهای نظامی به خوابگاه دانشجویان و شورش و تخریبی که در تهران سازمان داده شد بر این تبلیغات بشدت افزوده‌اند. تبلیغات به گونه‌ایست که گوئی شخص خاتمی دستور حمله به تحصن دانشجویان را داده‌است؛ و یا تکرار این تبلیغات دروغ و این تلقین به مردم که موقعیت خاتمی در میان مردم تضعیف شده‌است. از همه خنده‌دارتر اینکه برخی نشریات چپ مهاجر نوشتند که نیروهای انتظامی تحت امر وزارت کشور بوده‌اند و بنابراین دولت خاتمی در یورش نیروهای مسلح به دانشجویان مقصر است!

همین حيله و تاکتیک را جناح راست و مخالفان تحولات در داخل کشور دنبال می‌کنند. علاوه بر تبلیغاتی که در روزنامه‌های رسالت و کیهان و شما شاهدیم، در همان چند روز اول تحصن دانشجویان نیز به کرات و به وضوح دیده شد. هر کدام از اطرافیان خاتمی که در روزهای تحصن وارد دانشگاه شدند، توسط کسانی که معلوم نبود از کجا آمده‌اند هو شدند و گوجه فرنگی به طرفشان پرتاب شد. حتی از سخنرانی امثال عزت الله سبحانی و مهدی کروبی هم به همین ترتیب جلوگیری شد. از روز دوم افراد وابسته به بسیج در میان جمعیت پخش شده بودند و همین سیاست را پیش می‌بردند. آنها دو هدف داشتند: اول اینکه از افراد نزدیک به خاتمی و طرفداران تحولات کسی رهبر دانشجویان نشود و از درون این تحصن رهبران جدیدی بیرون نیاید، دوم هم اینکه کار را به شورش بکشانند. جالب است که در همان روزها اصرار زیادی توسط همین افراد وجود داشت که خاتمی به دانشگاه بیاید. آنها قصدشان این بود که ترتیبی بدهند که او را هم کنند و گوجه فرنگی بطرفش پرتاب کنند تا بعد عکس و فیلمش را از تلویزیون نشان بدهند و او را بشکنند!

دو گروه، سیاست برای تضعیف موقعیت خاتمی را در جمهوری اسلامی پیش می‌برند. یک گروه امثال سعید امامی‌ها هستند که تا مغز استخوان دستگاه‌های اطلاعاتی، امنیتی و انتظامی جمهوری اسلامی نفوذ کرده‌اند و به اعتراف خود سران حکومت، وابسته به اسرائیل و امریکا هستند. گروه دوم مرتجعین مذهبی هستند که به دنبال‌رو سعید امامی‌ها تبدیل شده‌اند و برای مخالفت با خاتمی و تضعیف موقعیت مردمی او با تمام نیرو تلاش می‌کنند. هر دو گروه، دست در دست هم، ایران را بطرف جنگ داخلی و تبدیل آن به یوگسلاوی منطقه می‌برند.

ابتدا بپذیریم که این مسئله سعید امامی یا اسلامی، مسئله‌ای جدی است، مسئله ارتباطات بین‌المللی است، مسئله همخوانی و همگامی با سیاست‌های بین‌المللی است. نه اینکه، به صرف اینکه چون محسن رضائی، دبیر شورای تشخیص مصلحت این را طرح کرده و او هم آدم کم‌دانشی است، اصل مسئله را جدی تلقی نکنیم. تخیر! این مسئله خیلی هم جدی است و باید با تمام قوا روی افشای جزئیات این نفوذ پافشاری کرد. پافشاری بر افشای اسرار قتل‌های سیاسی - حکومتی شاخه‌ای از افشگری درباره این نفوذ اختاپوسی و ضد ملی است. دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی آلوده به این عناصر نفوذی است و همین عناصر نفوذی بزرگترین جنایات را در ایران سازمان دادند. آنها در دل اسب تراوای ارتجاع مذهبی جای گرفتند و به پنهان‌ترین روزنه‌ها راه یافتند. آنها در انفجارها، ترورها، کشتارها، قتل‌عام‌ها، تصفیه‌ها، سر به نیست شدن‌ها و ترورهای خارج از کشور نقش داشتند. زندان‌ها گرداندند و بزرگترین جنایات را مرتکب شدند. آنها شانه به شانه امثال اسدالله لاجوردی و حتی بعنوان مغز متفکر در کنار امثال وی عمل کردند. یقین داشته باشید که در کنار بلندپایه ترین مقامات جمهوری اسلامی

هم جای گرفتند و انقلاب ایران را از مسیر واقعی آن منحرف ساخته و به این فلاکت کشاندند. در بیت آقایان نفوذ کردند و جنگ تحمیلی را روی دست مردم ایران گذاشتند. با همین نفوذ مرگ‌های ناگهانی را سازمان دادند. (از جمله احمد خمینی بعنوان بزرگترین شاهد رویدادهای خانه آیت‌الله خمینی و ناظر و مطلع از یک دهه تاریخ جمهوری اسلامی)

همین خط و عملکرد، اکنون شاهدیم که می‌کوشد خاتمی را برکنار کرده، مردم را از هر تحول مسالمت آمیزی در ایران ناامید ساخته و چنان جوی را فراهم سازد که مردم دخالت نظامی از خارج در امور داخلی ایران را یا بپذیرند و یا در ابتدا ناظر بی‌طرف آن شوند. حالا، می‌توانیم در باره تحولات جدید نظامی ترکیه در نواحی مرزی حرف بزنیم. از سرکوب خونین دانشجویان در تبریز سخن بگوئیم. در شهر و در منطقه‌ای که سرخوردگی ملی هم وجود دارد و نخستین جرقه‌های جنگ داخلی در آذربایجان، بلافاصله جواز دخالت را برای جمهوری آذربایجان و ترکیه فراهم می‌کند. و شما می‌دانید که امریکا و اسرائیل در جمهوری آذربایجان و جمهوری ترکیه پایگاه نظامی دارند. اینجاست که باید پرسید، در دل آن جریان‌ها که چنان جنایتی را با چنان توهشی در تبریز به اجرا می‌گذارند، عوامل نفوذی از نوع سعید امامی وجود ندارد؟ در خدمت همین استراتژی جهانی، یعنی یوگسلاوی کردن ایران چنین نکرده‌است؟ ارتجاع مذهبی اسب تراوای این عوامل نیست؟ اتحاد و همکاری و همگامی آنها با یکدیگر بزرگترین فاجعه تاریخی را برای ایران بدنبال نمی‌آورد؟ آن سیاست طالبانی که شما اشاره کردید اینجاست.

برای نجات ایران از افتادن در چنین دامی، نباید به کمک واقعی جبهه باصطلاح ضد انحصار در داخل کشور رفت؟ جبهه‌ای که ما آن را جبهه "ارتجاع-بازار" می‌شناسیم و آنها در داخل کشور و با توجه به محدودیت‌هایی که دارند چنین نامی را برای آن برگزیده‌اند. جبهه "انحصار" را اینگونه بازشناخته‌ایم و پیرامونش افشگری کرده‌ایم؟ اصطلاحات و اسامی را دقیق و با استفاده از مفهوم درست آن بکار برده‌ایم؟ "محافظه کار"، "سنتی"، "انحصارطلب" و این نوع اصطلاحات مفهوم و کیفیت واقعی مخالفان تحولات را نشان می‌دهد؟ با صراحت گفته‌ایم که سرمایه‌داری تجاری ایران با ۱۸۰ میلیارد ریال نقدینگی در این جبهه قرار دارد و از حاکمیت خود دفاع می‌کند؟ درباره آلوده بودن فرماندهان سپاه پاسداران به تجارت و نان بازار سخن گفته‌ایم؟ شناخت و ارزیابی ما از اوضاع جمهوری اسلامی و ایران اینگونه هست؟

وقتی اوضاع را اینگونه دیدیم، آنوقت یکباره همه اصرار آقای خامنه‌ای در نطق‌ها و سخنرانی‌هایش که عوامل بیرونی در این ماجراها نقش بزرگی را دارند، رد نمی‌کنیم. نه به آن شوری که آقای خامنه‌ای می‌گوید، نه به این بی‌نمکی که ما اصلا باور نداشته باشیم. حد میانه‌اش اینست، که بله از بیرون هم دخالت دارند، اما به کمک سعید امامی‌ها و در دل اسب تراوای ارتجاعی که در بیت خود شما هم لانه کرده‌است. آن آقای "میرحجازی" منشی و یوه رهبر که بعد از بازداشت سعید امامی و اعتراضاتش در زندان، ناگهان از بیت رهبر غیب شده‌است یکی از همین‌ها نبود؟ مردی که با عینک در هر تصویر تلویزیونی کنار رهبر ایستاده بود و حالا چند ماهی است که در هیچ فیلم و تصویری نیست! عقب عوامل خارجی در بیرون نگردید! کنار دست خودتان است!

پاسخ کسانی که همه حوادث را متوجه دخالت خارجی می‌کنند، از نظر ما اینست! نه باور نکردن و مسخره کردن آن.

**س:** پایان حکومت خاتمی، پایان کودتائی آن، آیا به معنای پایان جمهوری اسلامی نیست؟

## خطر دخالت نظامی در ایران

**راه توده:** این سؤال اگر اینطور مطرح شود، ممکن است عده‌ای که فقط به سرنوشت جمهوری اسلامی فکر می‌کنند، چنین کودتائی را عمل مفیدی هم بدانند!

اما، واقعیت اینست که هیچ کودتائی در ایران امروز، از یک مقاومت مردمی در امان نخواهد بود. حتی ماجرای همین نامه فرماندهان سپاه و صحبت‌هایی که در ایران جریان دارد هم نشان می‌دهد که هم بدنه سپاه از خود واکنش منفی نشان داد و هم صحبت‌هایی هست مبنی بر اینکه برخی فرماندهان ارتش به دولت اطلاع داده‌اند که در کنار آن می‌مانند. یعنی روبروی کودتاچیان خواهند ایستاد. بنظر ما ترور سرلشکر صیاد شیرازی هم



اما همانطور که شما هم گفتید در ماه‌های آینده شاهد رویدادهای جدی خواهیم بود. ما امیدواریم یکبارہ دربارہ تأثیرات ناشی از تغییر ترکیب مجلس در انتخابات آینده صحبت کنیم و ببینیم این تغییر ترکیب مجلس تا کجا تغییرات را بدنبال خواهد آورد. این رویداد مهمی است و قطعاً تا آستانه انتخابات شاهد مسائل تازه‌ای خواهیم بود.

شاید همینطور باشد، اما احساس ما، تحلیل و ارزیابی ما اینست که برخلاف همه این خط و نشان‌هایی که می‌کشند، در هفته‌ها و روزهای آینده باید منتظر خبرها و تصمیماتی در جهت تقویت خط تحول و خط خاتمی و تضعیف خط مقاومت و خشونت در برابر تحولات بود. این ارزیابی ماست و امیدوارم ارزیابی دقیقی باشد. بهر حال بپذیریم که رویدادهای اخیر در بالاترین سطح حکومتی هم مورد بررسی و چاره‌جویی قرار گرفته و همه تصمیمات آن نیست که در بیانیه‌های رسمی وزارت اطلاعات و شورای امنیت ملی عنوان می‌شود.

که بعد او را سپید کردند، با همین انگیزه صورت گرفت و ما هم در اعلامیه خودمان آن را انگیزه اصلی ترور او اعلام داشتیم. یعنی همراهی او در شورای امنیت ملی با خاتمی و حفظ استقلال ارتش در برابر تحریکات فرماندهان سپاه پاسداران. البته نفوذ صیاد شیرازی در میان ارتشی‌ها هم در این میان تأثیر جدی داشت. رمز ترور او در این نکته بود، بقیه‌اش داستان سرآئی‌های تبلیغاتی بود که مجاهدین خلق کردند و اگر هم در ترور وی دست داشته‌اند، یا به سود مخالفان تحولات عمل کردند و یا مجری طرح مخالفان تحولات شدند.

نکته دیگری که در باره کودتا و مقاومت در برابر آن باید به آن توجه داشته باشیم، اینست که نیروی طرفدار تحولات، خودش نیروی مذهبی است. این نیرو در سپاه بوده، در بسیج بوده، در جنگ بوده، در وزارت اطلاعات بوده، در زندان بوده، بازجو بوده، زندانبان بوده و حالا هم در همه این ارگان‌ها نفوذ خود را دارد و با آن آشناست. به همین دلیل است که مقالات و سرمقاله‌هایی که در نشریات جدید منتشر می‌شود سرشار از اخبار و اطلاعات گذشته و حال است. این آقای میرحسین موسوی، که مشاور عالی خاتمی است، سال‌ها در میان این ارگان‌ها و نیروها چرخیده، این آقای دوزدوزانی که حالا عضو شورای شهر تهران است و از دولت خاتمی طرفداری می‌کند و صلاحیتش را برای مجلس رد کردند وزیر سپاه بوده. بنابراین تمرکز نیروی کودتا چنان نیست که بتوانند مثل شیلی یک شبه کار را تمام کنند و اعلامیه کودتا را از رادیو بخوانند. همین حمله به خوابگاه که مقدمه یک طرح کودتائی بود، دیدید که با چه واکنشی روبرو شد. اتفاقاً به همین دلیل است که باید این احتمال را بسیار قوی دانست که کودتا - حداقل در شرایط کنونی که ما در آن قرار داریم - یعنی آغاز جنگ داخلی. ارتجاع و غارتگران بازاری یک ارتش متمرکز و یک پارچه برای کودتا در اختیار ندارد. اتفاقاً آنها تلاششان را در این زمینه می‌کنند، اما هنوز موفق نشده‌اند. اگر فرصتی پیش آمد که دربارہ ساختار حکومتی جمهوری اسلامی و تلاش‌های ارتجاع و صاحبان سرمایه ۱۸۰ میلیارد ریالی برای تکمیل این ساختار صحبت کنیم، خواهیم گفت، که آنها می‌کوشند که بلافاصله پس از یک کودتا، ابتدا سپاه را تصفیه کنند و بعد هم ارتش را تصفیه کرده و در دل آن نیروی مسلح پاکسازی شده که نامش باز هم می‌تواند سپاه پاسداران باشد و یا نام دیگری برای آن انتخاب خواهند کرد حل کرده و یک ارتش واحد درست کنند، در کنار حکومت عدل اسلامی آقای عسگر اولادی!

اما، دربارہ بن لادن که شما پرسیدید. ما هم امروز این خبر را شنیدیم. خبرگزاری اسلامی افغانستان که در پاکستان مستقر است این خبر را اعلام کرد که بن لادن از افغانستان خارج شده و می‌خواهد به یک کشور اسلامی برود. همین خبرگزاری اعلام کرده که کشور اسلامی مورد نظر بن لادن عربستان و سودان نیست. همین خبر و نحوه تنظیم آن، خواه ناخواه ایران را بعنوان میزبان ایشان در اذهان زنده می‌کند. این هم می‌تواند یک گام دیگری برای فراهم ساختن بهانه‌های لازم برای دخالت نظامی در امور داخلی ایران باشد. حالا ممکن است آقای واعظ طبسی ایشان را ببرد یک گوشه خراسان هم نگهدارد و یک جنجال جدید بین المللی درست کند. ولی قطعاً دولت با حضور و سفر وی به ایران مخالفت خواهد کرد. این از همان بهانه‌هایی است که آمریکا می‌تواند بعدها بگیرد که فلان نقطه ایران را برای از بین بردن بن لادن بمباران کرده‌است. همین بهانه را الان ترکیه گرفته و گفته که می‌خواسته پایگاه برادر عبدالله اوجلان را در ایران بمباران کند. اینها ترفندهای شناخته شده‌ایست و در واقع پرونده سازی بین المللی برای دخالت نظامی در امور ایران است. ما، تا آنجا که از طریق برخی دوستان افغانی خودمان اطلاع داریم، بن لادن ارتباطات عمیق با محافل انگلستان دارد و عامل آنهاست. این مسئله را دولت دکتر نجیب الله می‌دانست. اطلاعات ما دربارہ ایشان در همین حد و از زبان دوستان افغانی مان است. خبر و اطلاعات دیگری هم نداریم. همین است که خدمت شما گفتیم.

**س:** به این ترتیب ما روزهایی اگر نگوئیم پر آشوب، حداقل پر هیجانی را در پیش خواهیم داشت؟

## در انتظار تحولات مثبت

**راه توده:** ابتدا این مسئله را ما برای خودمان حل کنیم که جنگ داخلی به هر شکل آن به ضرر ایران و مملکتمان است.